

کانون کمونیسم

دسامبر ۲۰۰۹

ghafar.gholamveysi@gmail.com

نشریه کانون دفاع از کمونیسم

سر دبیر: غفار غلام ویسی

۱۶

www.kanoonekomonism.com

در صفحات دیگر

به آبراهام لینکلن، رئیس
جمهور ایالات متحده آمریکا

کارل مارکس

نکاتی پیرامون شعار: "جمهوری انسانی"

ایرج فرزاد

سخنی با کنگره هفتم

حزب کمونیست کارگری ایران

عبداله شریفی

از منصور حکمت:

ملاحظات بر بحث‌ها حول شعار:

"جمهوری سوسیالیستی ایران"، پلنوم نهم حککا

سرنگونی، انقلاب و سوسیالیسم

نامه به حمید تقوائی و فاتح شیخ

زندگی پس از دو خرداد

نقطه فریب

اسد گلچینی، بحث‌اش را: "معضل حزب کمونیست کارگری و شرکا در تغییر شعار نیست" با "گل چین" بهترین‌ها از انبان نزاکت و ادب حزب متبوع خود در مناظرات و مجادلات سیاسی با مخالفین سیاسی، آغاز کرده است. "حاشیه نشینان متزلزل" دو کلمه شروع "بحث" و یا اجرای رسالت ماموریتی "افشاگری" ایشان است. و من برای یکبار هم که شده باشد، در رابطه با این جمع، چشمم را به روی واقعیت می‌بندم و در یک خودفریبی مصلحتی خودم را قانع می‌کنم، که ایشان و حزبشان، هم در "متن" اند و هم بسیار میلیتانت و قاطع! با اینحال حتی اگر برای ارضا حس این معصومیت دروغین هم بوده باشد، من نتوانستم هیچ‌جا اینها را در "متن" هیچ حرکت و جنبش اجتماعی و قابل دفاعی ببینم. قبلا البته "قاطعیت" اینها را در به باد فنا دادن جریان دانشجویان آزادیخواه و برابری طلب (داب) دیده بودم و باز با همان استقامت و بدون "تزلزل" از زبان پاکیزه لیدر گرانقدر اسد گلچینی شنیده بودم که خطاب به مردمی که علیه رژیم اسلامی در ابعاد میلیونی به خیابان آمده بودند، گفتند: "این بار دیگر واقعا باید به مردم گفت خر نشید دیگره!"

تصور نمی‌کنم، این مواضع شیرین و بیادماندنی را بتوان با لغز گویی و متلک پرانی به دیگران و به منتقدین این ذهنیت مریض و علیل، رفوکاری کرد.

تزها و توهمات

حزبی که اسد گلچینی را به جلو کیش داده است تا با این ادبیات بهداشتی، هر سی و دو دندان مخالفین سیاسی اش را توی دهانشان خورد کند، مقدار زیادی تز دارد، و انبانی از توهم.

رهبری آن زمان را تایید کرد آنچه که کنگره هفتم قرار است دنبال کند همان است"

اینها هنوز تاریخ کمونیسم ایران را با دوره ای که خود فرمانده قرار دادن تحزب آن در سرایشی سقوط و اضمحلال بوده اند، توضیح میدهند. آخر "سناریو زندگی" شان است!

اما موقعیت واقعی اینها در دنیای مادی، همه پوسته آن دوران پر از اوهام و رازهای اسرارآمیز و قصه پردازی های اساطیری "جنگ مواضع درونی" را میترکانند.

اگر کنگره هفتم حککا، قرار است ادامه خطی "اختلافات درونی" حککا باشد، اگر باز هم قرار است رو به جمع معصومین خودی، داستان "طرح لیدری" و "خلا استراتژیک در سیاستهای کمونیسم کارگری"، و "دولت حجاریانی" و "سوسیالیسم رم میدهد" به عنوان توضیح مسائلی که کنگره هفتم حککا با آن دست به گریبان است، و یا کلا به عنوان معیار سنجش تقابل گرایشات مختلف در سیر تاریخ کمونیسم کارگری توضیح داده شود، آنوقت چند سوال را باید در برابر امثال اسد گلچینی گذاشت و از او پاسخ خواست:

"کردستان دروازه قدرت است"، "لیست کمونیستهای کردستان"، دروغ شاخدار "راه اندازی اعتصاب عمومی در ۲۸ مرداد سال جاری"، استقرار "نمابندگی حزب مربوطه در سلیمانیه"، و این ژست که "مساله کرد" را فقط کمونیستها میتوانند حل کنند و کمونیستها هم فقط حزب مربوطه است و کلا این همه شیفت به "کرد، کرد، کرد" کردن از کجا مایه میگیرد؟ دقیقاً این تاریخ بعد از دوره انشقاقات و سیاستها و شعارهای "جدید" است که موقعیت "قوام گرفته" اینها را پس از قطعیت یافتن و به ثمر رسیدن "جنگ قدرت" در دوره طلانی "اختلافات درونی" توضیح میدهد. تمام زور رهبری حزب اسد گلچینی روی این نکته متمرکز شده است تا این موقعیت واقعی ترو ابژکتیو تر و "اجتماعی" تر را از انظار پنهان کنند. اگر نه میبایست توضیح بدهند، که برقراری رابطه "دیپلوماتیک" با اتحادیه میهنی و دریافت جیره و مقرری ماهانه از "ملا بختیار" طبق کدام موازین کمونیسم کارگری صورت گرفته است؟ دلیل عبور کردن اینها "پس از دوران اختلافات درونی" از اصل و پرنسپ مصوب کمونیسم کارگری در دوران منصور حکمت، در مورد ممنوعیت "دیپلوماسی سری" چیست؟ پول و دریافیهایشان را بر اساس کدام موازین خرج میکنند و آیا اصلاً صف تشکیلات اینها حتی به شکل "درونی و محرمانه" در جریان قرار دارد یا نه؟ شیوه خرج این دریافتی ها و حق السکوتها چگونه است؟ آیا آنطور که شایع است دخل و خرجها در سنت "دفتر ماموستا" پیش میرود؟ آیا ردیف کردن "لیست کمونیستهای کردستان" به منظور ارانه "پرسنل" حزب مربوطه برای ازدیاد سهمیه دریافتی، درست در همان سنتی که امثال باند عبدالله مهدی "بازسازی" شدند، نیست؟

در مورد شیفت خزننده برای همسویی با راه حل "حقوق بشری" مساله "کردها" و رعایت منافع "حکومت اقلیم کردستان عراق" چه میگویند؟ آیا تصادفی است که ضمن اینکه با دروغ پردازی سرسام آور خود را دخیل در مساله "کردها" قالب کرده اید، اما درست در همان حال اعلام میکنید که کی گفته که گارد آزادی "مسلح است"؟ مگر نه این است که شما هم سرانجام در پروسه غسل تعمید "کمونیست سابقی" ها حضور بهم رساندید و به زعم، به آمریکا و به مراکز وابسته با سیا، چون "سولیداریتی سنتر"، و به مقامات کرد در "مرکز" و در "اقلیم کردستان" ندا دادید که از تکرار "طوطی وار" شعارهای "کهنه" دست کشیده اید و به عنوان پس فراوان امثال عبدالله مهدی "پر سر عقل" آمده اید؟

آیا جالب و در همان حال طنز تلخی نیست که به سوال آذرین که "چپ کرد" کجا می ایستد؟ این شما و با سپر بلا کردن نام منصور حکمت، تازه وقتی خود سوال سالهاست از دستور طراح آن خارج شده است، دارید اکنون و در این فضائی که فسق و فجور و فساد مالی و اخلاقی "فرعون

این حزب برآمده از تر "خلاء استراتژیک در سیاستهای کمونیسم کارگری" و اعطا کننده مدال افتخار بر گردن مدافعان جامعه مدنی دوخردادی ها و اعاده حیثیت از آنان و همزمان دهن کجی به نویسنده "ناقهرمانان" و "خداحافظ رفیق" است. حزب اسد گلچینی، حزب زنگ پایان مبارزه برای سرنگونی رژیم اسلامی و تنها "حزب" مدافع مکتبی "متعارف" شدن رژیم اسلامی، تازه بعد از این است که صاحبان اصلی تر آن تزاها، حرفهایشان را تعمیر کرده اند. این حزبی است که خیز برداشت تا پرچم بر زمین افتاده اپوزیسیون دوخردادی درون حزب کمونیست کارگری در سال ۹۹ را به نام "حکمتیسم" دوباره و این بار در راس تکه ای که با تر "جنگ قدرت" کورش مدرسی تحت ریاستشان قرار گرفت، فعال کند تا فریاد بزنند که کمونیسم کارگری به "پایان" رسید و هر مبارزه برای بزیر کشیدن رژیم اسلامی محتوم به "شکست" است. اینها تبدیل به تنها حزبی با "نظاها" به چپ شده اند که مبارزه با اختناق اسلامی را "بایکوت سیاسی" کرده اند.

آنچه فوقاً برشمردم تعدادی از تزاها و "سیاست آوردن" های لیدر و سر خط استراتژی های حزب اسد گلچینی است. اما توهامات این بود، خیال میکردند میتوانند اینها را با انتخاب تیتز مشابه جلسات خود با تم و تیتز مقالات و رسالات منصور حکمت، به عنوان وفاداری به کمونیسم به فروش برسانند. اما در کنار این نمایشات سالوسی و تزویر و ریا، بویژه حرکت خیره کننده مردم در ماههای اخیر، و همراه با آن کل جامعه ایران، اینها را با تمامی تزاها ارتجاعی و من درآوردیشان جارو کرد و به "حاشیه" فراموش شدگان و در کنار مهجورین سیاسی در گتوهای مخصوص به خود، پرتاب کرد.

در برخورد به تخت سینه واقعیت، مجبور شدند در فضای "جنبش کردستان" و در نقطه ای که کمونیستها مبتکر برپایی یک جنبش مقاومت در برابر فرمان خمینی در ۲۸ مرداد سال ۵۸ بودند، سهمی برای خود قاپ بزنند. اما در سی سال پس از آن تاریخ نه زمین بازی شبیه به آن دوران؛ و نه در راس "مقاومت" در برابر سیاست "کردستیزانه" جمهوری اسلامی، ناسیونالیسم کرد حاضر به تقسیم صندلی و مقام با شرکای تازه وارد است. با این حال رهبری حزب اسد گلچینی تصمیم گرفت که "اجتماعی" عمل کند؛ و ابتکار قدم گذاری بر این راه را البته دسته جمعی به همین اسد گلچینی نسبت دادند و بخاطرش، علاوه بر نعمات و پادشاهی مادی و غیرمادی، از او در نشست "کمونیستهای کردستان" تقدیر کردند. و البته نمایش سراپا دروغ "اعتصاب عمومی" در ۲۸ مرداد سال جاری، و شیرجه اینها به "متن"، و به "عمق" میراثهای ناسیونالیسم کرد، واقعا هم باید در کتیبه های تاریخی این جماعت به ثبت برسد. بی جهت نیست که این "قاطعیت" خود را در تقابل و کانتراست "تزلزل" برای منکوب کردن هر حس "شک" در درون صفوف خود، برجسته کرده اند. همواره در سیر "انقلاب ایدئولوژیک" ها و در دوره تبدیل شدن به سکت تمام عیار، ظاهراً در جنگ با "مرتدین" دیروزی که انگار هنوز سایه و اشباحشان و فشار نقدهایشان را بر وجود خود، علیرغم تجاهل به "حاشیه ای" بودنشان حس میکنند، اما در واقع برای منکوب کردن هر گونه حس تردید، شک و تزلزل در صفوف درونی و خودی در "فاز" نقل مکان اجتماعی، لحنها هیستریک تر، بی ملاحظه تر و زشت تر و کثیف تراند.

خرافه دوره اساطیری "اختلافات درونی"

اسد گلچینی آمده است درست وسط یک دعوا و در جدالی که در حوالی برگزاری کنگره هفتم حزب کمونیست کارگری بر سر مفاهیم استراتژیک کمونیسم کارگری در جریان است، خود را و حزب متبوع را یکی از طرفهای ذینفع در مباحث مربوط به سرنوشت کمونیسم کارگری جا بزنند. او نوشته است:

"کنگره ۵ این حزب که در ادامه اختلافات درونی تشکیل شد، نمایندگانش با فرمان لیدر حزب "همه اعضا" حزب بودند! و سیاستهای لیدر و

های کرد" فریاد متحدین زعمای حاکم بر "اقلیم کردستان" را هم در آورده است، پاسخ دهید؟ نه دوستان گرامی! این تصاویر از شما و نتیجه "سیاست آوردنهای" رهبر و لیدرتان، هیچ ربطی به تاریخچه "اختلافات درونی" در دوره سرآزیری تحزب کمونیسم کارگری ندارد. این سقوط در عمق فساد سیاسی را با تولید ادبیات "با نزاکت" پرده پوشی نکنید. قابل پرده پوشی نیست.

حقیقت مساله این است که همین نقطه فرود و این موقعیت مادی است که به منظور دور کردن تمرکز نورافکن انتقاد کمونیستها و انسانهای با پرنسیپ، فرهنگ و زبان زشت افشاگری را هم تولید کرده است. تلاش برای پنهان کردن این جایگاه مادی در شکاف ناشی از تکه پاره شدن حزب کمونیست کارگری، و ضرب آن در تاریخچه "اختلافات درونی"، بی ثمر و پوچ است. این چشم بندی آماتور و این شامورتی بازی، نمیگیرد. سیاستهایشان مدتهاست میدان کد و رمزهای اختلافات درونی دوران پس از مرگ منصور حکمت و تا رسیدن به "هدف" واقعی تر کنند تکه ای از حزب کمونیست کارگری را بجا گذاشته است. توجیه سیاستهای فعلی و امروز حزب اسد گلچینی با فرض حاکم بودن و تداوم فضائی که به تاریخ پیوسته است، دیگر برآستی دشوار است. تمام تلاش اسد گلچینی در این آخرین نوشته اش این است که "صحت" سیاستهایی را که حزب متبوعش بر اساس آنها سرهم بندی شده است را در تداوم آن تاریخ دوره مهندسی انشقاق در حزب کمونیست کارگری، ترسیم و به صفوف خود "شیرفهم" کند.

این معرکه گیری، اگر برای "بیعت" لایه های درون این گتوی بسته، و البته بی خبر از فساد سیاسی ای که پشت پرده راه انداخته اند، ممکن است کارساز و صدالبته مخدر و مرعوب کننده باشد، اما برای هر انسانی که تاریخ کمونیسم نوین ایران را در بستر یک "پروسه" سی ساله قرار میدهد، نمایش یک شارلاتانیسم تمام عیار است.

با اینحال برای شخص من، هضم این روحیه "حق بجانب" که به منظور حفظ روحیه یک سکت ضداجتماعی و "چسپ درونی" شان، امثال ما، "خس و خاشاکها"، را مورد لطف قرار داده است، هنوز سخت است. برای من، با وجود تمامی تحولات شگرف در علم و پیشرفت ها در کشفیات جانورشناسی در عمق ۵ کیلومتری اقیانوسها، فلسفه سرعت و شتاب در "پلوغ" زودرس این موجودات شبه سیاسی، هنوز بصورت یک معما باقی مانده است.

و نکته آخر اینکه، اسد گلچینی با این "متانت" در برابر همراهن چندین و چند ساله و همراهی با رهگری این الوقت که اکنون به عنوان رهبر "سیاست آوردنهای" بر فرق سرش گذاشته است، در عین حال در سقوط خود به منزلگاه جدید، سرانجام اثر انگشتش را پای "سناریو" زندگی او هم گذاشته است. این از نظر من برای کسی که عمری را در دفاع از کمونیسم سپری کرده است، و من شخصا، سابقه "بدهنی" را در طول دوران آشنائیم با او سراغ نداشته ام، سرنوشت تلخ و تراژدیکی است. تلخ و تاسف بارتر است هنگامی که میبینم، او، با "چشمان باز" و با عقل سلیم، به فدائی و بسیار بدتر از آن به فالانژ بی منطق خطی تبدیل شده است که چه بسا پیشتر و در حضور خود او، از سوی امثال شفیق بلند شد و در سیر "عافل" شدن "کمونیست سابق" ها، محصولاتی چون عبدالله مهدی را تولید کرده است.

کلامی چند با دوستان نابابی که در زندگی سیاسی من بُر خوردند

انتخاب مسیر تاریخچه "اختلافات درونی"، این سیاه ترین دوره ای که در آن حزب کمونیست کارگری را در راستای تئوری "جنگ قدرت" به سرآشویی سقوط و فروپاشی سوق دادند و زندگی با تمامی ادبیات و منتالیته

آن را جهش از حاشیه نشینی به متن تعریف کردند، به عنوان مبدا و نقطه شروع تاریخ، منشا خیر و شر، و دورانی که گویا میتوان کل سیر تاریخ کمونیسم کارگری را با آن دوره سقوط اخلاقیات و تف کردن به پرنسپها و موازین انسانی تعریف کرد، بازشناخت، بویژه از سوی حزب اسد گلچینی اصلا تصادفی نیست. این دوران اما، در تاریخ واقعی، به تعرضات "راست" و تحرکات گرایش ناسیونالیسم کرد علیه کمونیسم در مقطع جنگ خلیج و به دوره برافراشتن پرچم اپوزیسیون دوخردادی ها وصل است. شاید "ریسمان وحدت" این مقاطع ظاهرا جداگانه و مستقل از هم است که در این تاریخچه "اختلافات درونی" بطور فشرده ای همه عناصر دورانهای تعرض بی محابا به بنیانها و پرنسپهای کمونیسم کارگری را در خود نمایندگی میکند. جاذبه آن برای "سازندگان" آن تاریخچه در همین جاست. مثل تمامی دورانی که پرت ترین عناصر حاشیه ای جامعه به مسند قدرت، در هر بعدی، پرتاب میشوند، آثار و عواقب سردمدار شدن عناصر و گرایشات بی ریشه، مخرب تر و ضداجتماعی تر است. این دوران اگر برای کمونیستهای شریف این جامعه، موجب شرم و از زندگی سیاسی امثال من، پاک شده است، متأسفانه برای کسان دیگری، از جمله سران حزب امثال اسد گلچینی که در این حفره سیاه تاریخ کمونیسم ایران سرهم بندی و معماری شد، تازه داستان شروع زندگی و باز شدن سناریو پرافتخارشان است. سهیم شدن در تاریخ متعرضین به مدنیت و انسانیت کمونیسم، افتخار نیست دوستان ناباب! هر گلی به سر خودتان میزنید، و هر پرنسیپ دستاوردهای تمدن و علم بشر را در معاملات و دیپلوماسیهای حقیر لگدمال میکنید، مختارید، ناسلامتی سنی از شما گذشته است، اما این حراج مدنیت و پرنسپهای کمونیسم را به نام "متشکل و متحزب" بودن به سنت تبدیل نکنید. آخر میدانید که خیلی های دیگر هم "حزب" و دکانهای سیاسی شان را دایر کرده اند. نمونه اش "حزب کومه له" جناب مهدی و زرادخانه ادبیات شیرین "امین صادقی" و "حمه بشکه" ها. ورود به این میدان نه چندان خوشنام و بکار بردن ادبیات عاریه ای این مکان را علیه کمونیستهای شریف و انسانهای پاک این جامعه در سکت خود رسمیت ندهید. دستکم این اندازه شرافتمند باقی بمانید که این ادبیات چرکین و این جهاد تعرض به حرمت و حیثیت انسانهای کمونیست و مارکسیست را بنام خودتان ادامه بدهید. پشت سنگر شریف و نجیب و محترم کمونیسم کارگری و منصور حکمت پنهان نشوید.

غفار غلام ویسی

دسامبر سال ۲۰۰۹



**نشریه کانون کمونیسم
را بخوانید و در تکثیر
و پخش آن ما را یاری
دهید!**

به آبراهام لینکلن، رئیس جمهور ایالات متحده آمریکا*

جناب!

ما به مردم آمریکا برای انتخاب مجدد شما با یک اکثریت بزرگ، تبریک می‌گوئیم.

اگر انتخاب شما در دور اول انتخابات ریاست جمهوری مرهون اعلام اراده برای مقاومت در برابر قدرت برده داری بود، رمز پیروزی شما در دور دوم فریاد ظفرنمون مرگ بر برده داری است.

با آغاز جدال و کشمکش در آمریکای پهناور و عظیم (جنگ داخلی)، طبقه کارگر اروپا از روی غریزه طبقاتی اش دریافت که پرچم غرق در ستاره های آمریکا، سرنوشت آنها را با خود حمل میکند.

آیا واقعا رقابت و جدال بر سر مناطقی که کلید جنگ داخلی را زد، بر سر این نبود که آن مناطق بکر و وسیع که با کار کارگران مهاجر و به فحشا و تن فروشی کشیده شده، دایر شده بود، زیر مهمیز و چکمه برده داران قرار گیرد؟

وقتی اولیگارشی برده داران ۳۰۰ هزار برده بخود جرات دادند که در سالنامه ها "برده داری" را به عنوان شعار "سرکشی مسلحانه" علیه آرمان و ایده برقراری یک جمهوری دمکراتیک در صد سال قبل وارد کنند؟

آن هنگام که تاثیرات "اعلامیه حقوق بشر" به عروج انقلاب قرن هیجدهم سرایت کرد و بانیان این "تمرد مسلحانه" ضدانقلاب با شادمانی ردیلانه و درهیات یک یورش سیستماتیک فریاد زدند که "ایده ای که قریب به صد سال پیش به شکل مصوبه قانونی در آمده بود، منسوخ و کهنه" است و با اعلام اینکه "برده داری یک نهاد پایه ای سود و سود آوری است" و به این ترتیب در حقیقت گرهگاه اساسی اصلی معضل "رابطه کار و سرمایه" را در معرض نظاره همگان گذاشت؛

آن هنگام که این گردنگشان حریصانه و با ولع فریاد برآوردند که "مالکیت" در "ذات بشر"، "سنگ بنا و شالوده نظم نوین است"، آنگاه و فقط آنگاه بود که طبقه کارگر اروپا، حتی

بسیار قبل از اینکه طبقات بالای محافظه کار و مرتجع اشراف فنودال غروندهای نومیدانه خود را در این مورد آغاز کند، فهمید و درک کرد که "سرکشی برده داران" و "شورش" آنها زنگ خطر شروع جنگ و جهاد مقدس مالکیت علیه اردوی کار است.

طبقه کارگر اوپا متوجه شد که همه امیدهایشان برای آینده و حتی دستاوردهای گذشته شان در آن کشمکش عظیم در آنسوی اقیانوس، در معرض تهدیدی جدی قرار گرفته است. اینجا بود که طبقه کارگر در اکثر نقاط اروپا بی صبرانه با حمل مشقاتی که با "بحران پنبه" بر آنها تحمیل شده بود، با حرارت و اشتیاق علیه دخالت‌های مدافعان برده داری، این تاراجگران رفاه و حق معاش و زیست طبقه کارگر، به مبارزه برخاستند و با قربانی دادنها و اهدای خون خود، سهم شان را در این پیکار تعیین کننده و عادلانه، ادا کردند.

و این درست در شرایطی بود که طبقه کارگر، این نیروهای واقعی قدرت سیاسی در "شمال"، قبل از سیاه پوستان برده اجازه دادند که در یک خودفریبی به نظام بردگی خود را تسلیم کنند و وجدان خویش را با این خرافه تسکین بدهند که با لافزنی اعلام کنند که کارگران سفید پوست از آن امتیاز ویژه برخوردار شدند که خود را به اربابانی بفروشدند که خود "حق" انتخاب شان را داشته اند. به این ترتیب کارگران سفید پوست قادر نشدند به آزادی واقعی طبقه کارگر برسند و با هم طبقه ای های خود در اروپا در مبارزه برای رهائی، همبستگی برقرار کنند. اما، خوشبختانه، این مانع بزرگ و این نقطه نقصان خورد کننده، در امواج دریای سرخ و خونین جنگ داخلی، جارو شده است.

طبقه کارگر اروپا اطمینان دارد که همانطور که "جنگ استقلال" آمریکا دوران جدیدی را برای عروج طبقه متوسط گشود، به همین ترتیب "جنگ آمریکائی ها علیه برده داری" همان نقش را برای طبقه او دارد.

این طبقه آگاه است که جنگ علیه برده داری در سرزمین "آبراهام لینکلن"، این فرزند مصمم طبقه کارگر در راس مبارزه مردم اش برای گسست زنجیر بردگی، طلایه نبردهای آتی طبقه خود او برای بازسازی نظم جهان است.

نوشته شده توسط مارکس در فاصله

۱۲ تا ۲۹ نوامبر سال ۱۸۶۴

* این متن از نسخه انگلیسی نامه و منتشر شده در منتخب آثار سه جلدی مارکس و انگلس، انتشارات پروگرس، چاپ پنجم، ۱۹۸۵، توسط ایرج فرزاد ترجمه شده است.

نکاتی پیرامون شعار "جمهوری انسانی"

ایرج فرزاد

اخیرا در ادبیات حزب کمونیست کارگری ایران، شعارهایی با عناوین حکومت انسانی، جمهوری انسانی و یا آزادی برابری، انسانیت، و یا "انقلاب انسانی، حکومت انسانی" مطرح شده اند.

ایراد و اشکال طرح چنین شعارهایی فقط این نیست که بدون اینکه حاصل یک جدل و بحث سیاسی و فکری و یا تقابل مواضع موافق و مخالف بر سر قطعنامه یا مصوبه ای حول این شعارها باشد، طرح شده اند. ایراد حتی در صورت طرح این شعار به عنوان شعار "جدید"ی که هر حزب سیاسی در مقاطع مختلف ممکن است از بطن مبارزات جاری مردم اقتباس کند و آنها را طرح کند، نیز نیست. این شعار ضمیمه و گاه آلترناتیو شعار استراتژیک تری است که مارکسیسم انقلابی و کمونیسم کارگری، در شعارهای آزادی، برابری، حکومت کارگری و یا "زنده باد جمهوری سوسیالیستی" بر سر محتوای آنها بحثها و جدلهای عمیقی با انواع کمونیسم های بورژوازی و خورده بورژوازی و سوسیالیسم خلقی داشته است و "فتح و ثبت شده" پشت سر گذاشته است.

اما از سوی دیگر، طرح این شعار بهیچوجه به این معنی نیست، یا دستکم از منظر من چنین به نظر میرسد، که گویا یک شعار قری عام تر، حکومت کارگری یا جمهوری سوسیالیستی، متعین تر و مشخص تر و ملوس تر و "قابل فهم" تر و در نتیجه "توده ای" تر شده است. بنابراین پیشاپیش تکلیفم را با این تعبیر ساده اندیشانه که مگر سوسیالیسم، انسانی نیست و یا اینکه حکومت کارگری مگر هدف امحا و زوال دولت را در دورنمای خود ندارد و پس محتوای حکومت کارگری، چه بسا عمیقتر، "انسانی" است، روشن کرده ام. از نظر من جایگزینی جمهوری سوسیالیستی یا حکومت کارگری با حکومت انسانی، و یا حتی مترادف و موازی کردن آنها، بهیچوجه متعین تر کردن و یا مشخص تر کردن یک شعار عام و استراتژیک نیست.

بگذارید منظورم را روشنتر بیان کنم:

هیچ شکی نباید کرد که ورود این شعار به ادبیات حزب کمونیست کارگری، از فضای سیاسی حاکم بر ایران نشأت گرفته است. من دستکم، بر این باورم که طرح این شعار با بحث متعین تر کردن مقولات و بنیانهای "عام" کمونیسم مرتبط نیست و لاجرم نمیتواند بحثی در باره "نتوری" مارکسیستی چه در رابطه با دولت و یا اشکال حکومت کارگری یا جمهوری سوسیالیستی باشد.

اما به باور من، موقعیت ابژکتیو جامعه ایران و مواضعی که

گرایشات سیاسی و طبقاتی در جامعه ایران در رابطه و در تقابل با جمهوری اسلامی اتخاذ کرده اند، حضور این شعارها را توضیح میدهد. یک پایه اساسی گرایشات دواخردادی اسبق، بقایای کمونیسم ملی و ناسیونالیسم چپ، و کل طیف های اپوزیسیون بورژوازی و بویژه در طیف گرایش ملی اسلامی، مساله "خشونت" و هشدارها و کارت زرد و قرمز نشان دادن آنها به مردم در مبارزه برای بزیر کشیدن جمهوری اسلامی و اسلام سیاسی از قدرت در مورد "گریز از خشونت" است. وسیع ترین چتری که این گرایش را با منافع دولتهای غربی گره میزند و آنها را در یک کمپ مشترک بر سر تعیین سرنوشت سیاسی جامعه ایران، در جریان بزیر کشیدن رژیم اسلامی و یا حتی ریزش و فروپاشی اسلام سیاسی در ایران، قرار میدهد، کمپین و موضع اساطیری "حقوق بشری" است. در این اوضاع معین، وارد شدن "جمهوری انسانی" یا "انسانیت" در ادامه شعار آزادی برابری، دقیقاً بازی در این میدان است. این پروسه "حقوق بشری" کردن مواضع و خاستگاه قدیمی تر کمونیسم ایران و مشخصاً مارکسیسم انقلابی و کمونیسم کارگری است. از این نظر برخلاف ظاهر فریبنده شعار "انقلاب انسانی، حکومت انسانی"، طرح این شعار عبور از یک دستاورد بسیار مشخص و متعین جنبش کمونیستی ایران، به یک شعار عام و عمومی تری است که تفاوت طبقات و مهر طبقات را زایل میکند و راه را برای شریک شدن دیگر گرایشات، و یا به عبارت دقیق تر، مصادره شعارهای طبقاتی و آلترناتیو کمونیستی از طرف جنبش "حقوق بشری" را کاملاً هموار میکند. مضاف بر اینکه، متاسفانه، این شعار از طرف حزبی طرح شده است که به رادیکالیسم افراطی در کوتاه نیامدن از شعارهای استراتژیک، دستکم تا دورانی که منصور حکمت در قید حیات بود، معرف خاص و عام بوده است.

در همین رابطه یک محور موازی با این "تغییر ریل"، مساله آثار و عواقب فروپاشی دیوار برلین و همسویی با ناممکن و "غیر عملی" نشان دادن سوسیالیسم و حکومت کارگری است. بنابراین، باز کردن یک تعریف ظاهراً موازی با جمهوری سوسیالیستی یا حکومت کارگری، در لوای جمهوری یا حکومت انسانی، در اینجا بطور مشخص، همنوایی با این ضدحمله بورژوازی بین المللی به سوسیالیسم به عنوان یک نظام "غیر انسانی" و پذیرش ضمنی بلوک سرمایه داری فروپاشیده با همه "توتالیتر گرانی" و "کیش شخصیت" و تصفیه های خونین "دوران مخوف" "دیکتاتوری" کمونیستها، به عنوان عین سوسیالیسم است. برای من این منظره بسیار وحشتناک است وقتی میبینم، درست از درون رهبری حزب کمونیست کارگری، همسویی با تفاسیر "غیر انسانی" و "خشونت آمیز" و "خشن" از سوسیالیسم، به این سادگی ممکن شده است. برای من به عنوان یک ناظر خارجی، این منظره هولناک است وقتی میبینم که از درون رهبری حزبی که زمانی به افراطی گری در دفاع از سوسیالیسم شهرت داشت، ندای خشونت گریزی و تعبیر حقوق بشری از سوسیالیسم بلند شده است. در دنیای واقع این اتفاق یعنی تحت نام تنها حزبی که با نام و شناسنامه معرفی اش نمونه شاخص "کله شقی" در برابر اسلام سیاسی و ناسیونالیسم چپ و تمامی روایات دگراندیشانه آنها؛ و مظهر نه به تمام دوایر مهندسی ضدکمونیسم بین المللی بود، روایت "انسانی" از سوسیالیسم رایج می شود، هیچ چیز جز این نیست که حزبی که در دوران منصور حکمت، نماینده سرسختی و ارتدوکسی و عبور دادن کمونیسم و رادیکالیسم ایران از تندپیچها و پرتگاههای سیاسی بوده است، اکنون تحت نام کمونیسم کارگری، زیر پای نظرات و گرایشاتی که

در طول همه آن دوران همواره در حاشیه و یا ساکت و بی حرف بوده اند، "فرش قرمز" پهن میشود و به این ترتیب شرایط برای "تصرف از درون" توسط گرایش‌های همواره مارجینال و بی اهمیت هموار میشود. این تلخ‌ترین احساسی است که من از روایت حقوق بشری از سوسیالیسم و حکومت کارگری در لابلای تزییق قطره چکانی و بدون انتقاد و تأمل و تعمق و تعقل شعار "جمهوری انسانی" توسط رهبری حزب کمونیست کارگری ایران، گرفته‌ام.

و نکته دیگر اینکه، ممکن است چنین استدلال شود که طرح شعار جمهوری انسانی، مردم را به حزب نزدیک‌تر میکند، "نگرانی" های مردم از تعبیری که به "حکومت کارگری" آویزان کرده اند، را برطرف میکند و پیوستن مردم "عادی" و "غیر سیاسی" را به این حزب تسهیل میکند. خیلی ساده این محاسبات از بنیان نادرست اند.

به چندین دلیل:

اگر حزب کمونیست کارگری از نظر ابژکتیو، در دل مبارزات مردم با جمهوری اسلامی از جانب مردم "انتخاب" نشده باشد، اگر حزب کمونیست کارگری نه یک رابطه مجازی و غیر مستقیم و ماهواره ای؛ که در زمین سفت با مردم ایران مرتبط نباشد، تغییر شعارها، آنهم حقوق بشری کردن آلترناتیو حکومت کارگری، فقط و صرفاً مردم را زیر رهبری و تحت اتوریته گراشاتنی قرار میدهد که همان شعارها را بدون واسطه و بدون هیچ تعبیر "کارگری" یا سوسیالیستی، و صریحاً تحت عنوان "دمکراسی" و تعامل و تساهل و انقلابات رنگی با همکاری دولتهای بورژوائی که دست بر قضا امکانات عملی ساختن چنان عبورهای "دمکراتیک" از نظامهای توتالیتر را در کارنامه خود ثبت کرده اند، طرح کرده اند. در شرایطی که یک حزب رادیکال و افراطی، خود به یکی از فاکتورهای دخیل در معادلات سیاسی جامعه تبدیل نشده است، صرف "ترویج و تبلیغ" سوسیالیسم و کمونیسم؛ و در عمل اتخاذ "تاکتیک" حکومت حقوق بشری، فقط علاقه یک طرفه مردم به سوسیالیسم را به عمل "واقعی" و "عملی" تر گرایش‌های حقوق بشری تبدیل خواهد کرد. این شعار بنابرین، حتی اگر چنین رابطه یک طرفه ای از طرف مردم با حزب کمونیست کارگری موجود باشد، مردم و نیروی آنها را به سوی گرایش‌های و احزابی خواهد برد که از منظر مردم توان بالقوه و بالفعل پیاده کردن همان شعارها را در آنها میبینند. این شعار بنابرین، در عمل، نه تقویت رابطه مردم با حزب کمونیست کارگری، که برعکس رابطه "معنوی و عاطفی" مردم با کمونیسم و با تصویر و پیشینه و تاریخ آنرا در ایران مشخص را، به نیروی "مادی" دیگر گرایش‌هایی که تحت لوای حقوق بشر و "دمکراسی" در جریان است و بسیار هم در متن و دوران ریزش و فروپاشی اردوگاه "سوسیالیسم"، آلترناتیو ساز و حتی "انقلاب ساز" بوده است تبدیل میکند. به نظر من طرح شعار حکومت انسانی بیان خصلت نمای ناتوانی حزب کمونیست کارگری در گردآوری مبارزه مردم حول شعارهای رادیکال و "افراطی" از جمله جمهوری سوسیالیستی و حکومت کارگری؛ و فراخوان غیر مستقیم به مردم برای متشکل شدن حول جنبش "حقوق بشری" و "دمکراسی" است. ناگفته پیداست که عامل محرکه این شعارها چه گرایش‌های و یا چه طیفی از احزاب جریان‌های رنگارنگ بورژوائی اند. کافی است فقط چند روز به برنامه های رادیو آمریکا و بی بی سی و یا رادیو فردا و انواع سایت‌های و وبلاگ شخصیتها و شخصیت سازیهای دنیای اساطیری "دمکراسی" گوش بدهید و

سری بزنید.

و نکته دیگر اینکه، در تاریخ کمونیسم ایران طی این سی سال اخیر، حول مهمترین پایه های کمونیسم و روایت مارکسیستی از مواضع کمونیسم ایران، جدلهای بسیار تند و عمیق و همه جانبه ای انجام شده است. این را ما در طرح شعار آزادی برابری، حکومت کارگری در همان دوران حزب کمونیست ایران شاهدیم. سابقه جدل با گرایش‌های چپ ۵۷ی و سوسیالیسم خلقی که با طرح شعار جمهوری سوسیالیستی وارد شدند را، دستکم ما لایه کادری کمونیسم کارگری، به خوبی میشناسیم. بحث "نقد دموکراتیک یا سوسیالیستی" از تجربه شکست انقلاب اکتبر موضوع چندین سمینار ماراتونی و چندین اثر گرانبهای تئوریک در "بسوی سوسیالیسم" ها و "بولتن مباحثات شوروی" است. به نظر من، در این بستر جدلی کمونیسم ایران، مطلقاً درست و اصولی نیست که "افشار" اوضاع سیاسی، بدون اینکه بر سر محتوای واقعی شعار "جمهوری انسانی" یک سری بحثها و جدلها و رفت و برگشتهای انجام شده باشد، بدون اینکه در یک توضیح شفاف و همه جانبه، فلسفه انتخاب و اتحاد این شعار توضیح داده شود و خطوط و رگه های اختلافات و تفاوتها مشخص شده باشند، حزب کمونیست کارگری را پشت این شعار ببرد. مضاف بر اینکه موقعیت واقعی و عینی حزب کمونیست کارگری در صحنه جدلهای جاری جامعه ایران، انتخاب این شعار را الزامی نکرده است. اما برعکس، انتخاب بدون تأمل و تعقل و فارغ از یک جدل و پلمیک سالم در درون جنبش کمونیسم کارگری، میتواند برگشت پذیری حزب کمونیست کارگری ایران را از این سهو و اشتباه مهلک تئوریک و سیاسی و تاکتیکی، بسیار دشوار کند.

و نکته آخر اینکه: ممکن است طرح شعار "جمهوری انسانی" به منظور ارائه یک آلترناتیو مقبول در تقابل با شعاری باشد که در تظاهرات روز قدس از جانب برخی از تظاهرکنندگان به میان آمد: "جمهوری ایرانی". اما کاملاً واضح است که این درخواست از مردم که در تظاهراتشان شعار "حزب کمونیست کارگری" را سر بدهند، از آنان یک سیل برای حمله وحشیانه تر نهادهای امنیتی و نظامی رژیم خواهد ساخت. چنین انتظاری نه تنها ممکن است از جانب مردم با بی تفاوتی روبرو شود، بلکه این خطر را در بردارد که تعدادی از "هواداران" را که میخواهند موضع "مستقل حزب" را در تظاهرات توده ای نمایندگی کنند و به این طریق "مهر حزب" را بر خیزش توده ای بکوبند، دست نشان میکند و همان مصیبتی را بر سر آنها خواهد آورد که با اصرار و لجاجت رهبری حزب موسوم به حکمتیست دانشجویان آزادی خواه و برابری طلب ("داب") را به پای تظاهرات جداگانه و مستقل و خارج از طیف وسیع تر دانشجویان به مناسبت ۱۶ آذر؛ و به عنوان آلترناتیو جریان‌های "لیبرال" و "سازشکار" تحکیمی ها کشاند. هنوز ضربه مهلک و ویران کننده ای که این نوع سیاست غیر مسئولانه در پوشش پز موضع مستقل بر جریان داب زده است بر حافظه بقایای صادق و شریف این جریان سنگینی میکند. کشاندن هواداران حزبی و سازمانی زیر شعارهای حزبی در یک تظاهرات و حضور توده ای مردمی وسیع، تکرار ماجراجوئیهای مجاهدین و جریان مهجور حزب موسوم به حکمتیست در اتخاذ تاکتیکهای سکتی و دلخوش کردن صفوف سازمانی با خودفریبی در تظاهر به حفظ استقلال در "جنگ مواضع" با دیگران است.

سخنی با کنگره هفتم حزب کمونیست کارگری ایران

عبدالله شریفی

حزب کمونیست کارگری ایران در حال تدارک برگزاری هفتمین کنگره خود میباشد. نفس برگزاری کنگره علنی و دعوت از مخالفین سیاسی برای شرکت در آن، مستقل از مضمون و محتوی مباحث و مشغله های جاری رهبری این حزب، گامی است مثبت و قابل دفاع، همین مساله مرا ترغیب کرد تا در رابطه با اوضاع جاری و سیاستها و شعارهای روز حزب کمونیست کارگری با کنگره این حزب سخنی داشته باشم.

قطعا این حزب موجود، حزب کمونیست کارگری دوره کنگره سوم و یا ادامه آن نیست. اوضاع سیاسی جامعه ایران و خود این حزب همراه کل پدیده ها دگرگون شده اند. دیگر نه سیاستها و نه شعارها و نه مشغله ها هیچکدام بر بستر تداوم آنچه ما آن را دوره کمونیزم کارگری (۱۹۹۱ تا ۲۰۰۰) مینامیم قرار ندارند. بقول انگلس در توضیحاتش در رابطه با انتخاب واژه "کمونیست" در مقابل "سوسیال دمکرات"، که میگوید: "...اسامی احزاب واقعی با خود آنها کاملا جور نیستند، احزاب رشد و تغییر میکنند، اما نام ها باقی میمانند..." اکنون دیگر نام ها و عنوانها دلیل تمایز نیستند، تجربه سیاسی تاریخ سی سال اخیر کمونیزم در ایران بما میگوید، بر خلاف دوره ای که "برنامه" ملاک تمایز و تعلق و هویت بود، اکنون شاهدیم که سیاست و تاکتیک ها بیشتر تمایزها را برملا میکنند. تجربه همین چند سال اخیر نشان میدهد که از مجرای سیاستها و تاکتیکها است که احزاب با نامهای تقریبا یکسان تفاوتها خود و تعلق خود به نوع کمونیزمی را که مجددا در دستور دارند، آشکار میکنند. فکر میکنم تا اینجا را به انحاء مختلف و با تبیین متفاوت تری خود رهبری حزب کمونیست کارگری بارها ادعا کرده باشند.

اگر از خود تهییجی و خود فریبی عمد و غیر عمد فاصله بگیریم، متوجه میشویم که بعد از مرگ منصور حکمت و سرنوشت حزب کمونیست کارگری، فقدان یک جریان کمونیستی میلیتانت و دخالتگر و با نفوذ، یکی از عارضه های اوضاع جاری است که نه صرفا از دریچه احساس و عاطفه بلکه از زاویه انعکاس عینی و تاثیر بر روند مبارزات جاری در جامعه، مهر خود را بر هر مقطعی زده است. از سر هر نیتی که باشد، یا با هر توجیهی، انکار این حقیقت نه تنها کمک به پروسه اعاده نفوذ و اعتبار کمونیسم در صحنه سیاست جامعه ایران نیست بلکه تداوم روندی است که تنها به ادامه عمر فرهنگ غیر اجتماعی و سنتی چپ کمک خواهد کرد.

قبلا مفصل راجع به چند و چون جنبش مردم برای سرنگونی در

من فقط به عنوان نمونه بخشهایی از سابقه جدلهایی که حول و حوش شعار "جمهوری سوسیالیستی" در دوران حیات منصور حکمت انجام شده است را ضمیمه این یادداشت میکنم تا نشان داده باشم که تغییر عجولانه و چرخش قلمی یک شعار مهم کمونیسم کارگری، و تامل نکردن بر زوایای پنهان یک شعار ظاهرا "اصولی" و "عامه فهم کردن سوسیالیسم" چه مخاطرات و تهدیداتی را متوجه امر کمونیسم ساخته بود. مخاطراتی که با قدرت تشخیص منصور حکمت و اشراف او بر جوانب سلبی جنبش کمونیستی و محتوای کاپیتال و ایدئولوژی آلمانی، و نگرش به کمونیسم به عنوان یک جنبش سیاسی، از بیخ گوش کمونیسم ایران کنار زده شدند. شعار "جمهوری انسانی" نباید بدون یک جدل، بدون برگزاری یک سری سمینار و بحث و پلمیک نوشتاری و گفتاری به این سادگی و به بهانه "فشار اوضاع سیاسی" بطور خزنده وارد ادبیات کمونیسم کارگری شود. این تغییر ریل به این سادگی و با نمایش این تعجیل در سطحی نگری و با عرض پوشش، عامیگری سیاسی و تنوریک، نباید در حزب کمونیست کارگری ممکن شود.

من عمدا به "افشاگریهائی" که از جانب سران حزب موسوم به "حکمتیست" علیه حزب کمونیست کارگری و علیه خیزش خیره کننده مردم صورت گرفته است، نپرداخته ام. شخصا با جریانی که هویت خود را در "پایان" کمونیسم کارگری و "بن بست و انتهای راه" آن بازیافته است، دهن به دهن نمیکنم. انتظار دارم که رفقای حزب کمونیست کارگری نیز چنین کنند. انتقاد و افشاگریهای این جریان از سیاستهای حزب کمونیست کارگری، از جنس دیگر و از موضع گرایش دیگری در خارج از بستر کمونیسم و جنبش کمونیستی و بینش مارکسیستی است. اینها همزمان که بر مواضع تخریبی و منفی بافانه خود علیه خیزش مردم ایران در تقابل با جمهوری اسلامی و اسلام سیاسی پای فشردند و در آخرین سخنرانی های کورش مدرسی باز هم گفتند "مردم خر شدند"، در همان حال در عقبه مواضع ناسیونالیسم کرد و همسو با آنها در اعتراض به سیاستهای "کرد ستیزانه" جمهوری اسلامی در کردستان، پلادرنگ و فورا، و البته بسیار "عاقلانه"، در برخی از شهرهای خارج کشور، آکسیون فراخواندند.

اینکه این جریان تا چه اندازه در این وضعیت معلق سیاسی و فکری باقی خواهد ماند، با توجه به شتابی که برای عرضه خود به عنوان "چپ" ناسیونالیسم کرد برداشته اند و اشغال صندلی ها در این بستر از سوی دیگر، هنوز تعیین تکلیف نشده است. شاید علت اصلی تدبذب سیاسی و فوران "نزاکت" در ادبیات اینها از همین "بی ریشگی" و فقدان سنت و تاریخ مایه میگیرد. در این مورد بیشتر و مفصل تر باید گفت و نوشت. اما توصیه ام به رفقای حزب کمونیست کارگری و نیز به هر کسی که خود را مدافع کمونیسم منصور حکمت میداند، این است که به این میدان "بازسازی" هویت اینها توجه کنند تا مبادا به این توهم دچار شوند که گویا اینها هنوز کماکان در درون جنبش کمونیسم کارگری، از مشکل "راست روی" رنج میبرند.

۲۰ نوامبر ۲۰۰۹

Iraj.farzad@gmail.com



ایران نوشته ام و باید هم به جوانب مختلف این تحرکات بیشتر پرداخت، من قصد ندارم به تکرار مواضع گذشته بپردازم و قصد هم این نیست جوانب این قضیه را اینجا مورد بررسی قرار دهم، اما آنچه در ادبیات حزب کمونیست کارگری میشود تعقیب کرد به این تحرکات میگویند "انقلاب" و تازه فراتر از این، جنبش اعتراضی تیر ۱۳۷۸ که منصور حکمت از آن بعنوان جنبش مردم برای سرنگونی نام میبرد، اکنون این هم در همان مقوله انقلاب حل شده است.

ما شاهدیم که با عروج دو خرداد حزب کمونیست کارگری و منصور حکمت طی قطعنامه ها و مطالب متعددی از نشریات رسمی حزب راجع به چگونگی این جنبش گفت و نوشت، اینکه دیدگاه آن موقع حزب راجع به دو خرداد و جنبش سرنگونی چه بود و وظایف کمونیستها را در مقابل آن چگونه تعریف میکرد، حاصل مباحث فراوانی بود. بر این پایه قطعنامه ها صادر شد، آن موقع هم همین بحث "این انقلاب است" آمد و جواب گرفت. ظاهراً همه حزب در پرتو آن مباحث و قطعنامه ها بخط شده بود. در این رابطه سوالی حیرت برانگیز را در مقابل ناظرین خارج از حککا مطرح میکند این است که چگونه و طی چه مباحث و با کدام قطعنامه سرانجام منجر به رد این تز شدند و طی کدام جدال تز "جنبش برای سرنگونی" به "انقلاب" منتهی شد؟

اما فراتر از این جایگزینی اختیاری و بدون یک جدل که جامعه و حداقل طیف کمونیست و سوسیالیست و مراکز پیشرو فکری در جریان آن قرار گرفته باشند، ما اکنون شاهد این هستیم که تحرکات این دوره را با "انقلاب انسانی برای جمهوری انسانی" توضیح میدهند، باید پرسید سرنوشت (انقلاب سوسیالیستی برای جمهوری سوسیالیستی) چه شد؟ این تغییر را بر پایه کدام مباحث و مصوبات میشود توضیح داد؟

اینکه "انقلاب" و "توده"ها عموماً چه هستند و از نظر مارکسیستی چه جایگاهی دارند با همان جواب منصور حکمت در کنگره ام - ک میشود جواب داد، اما انقلاب انسانی چیست؟ آیا اعلام تعلق به یک شعار آرمانی است؟ اگر آری، کدام حزب سیاسی، چه بورژوائی و چه سوسیالیستی، به شکل معین حکومتی خود تعلقات آرمانی را الصاق کرده است؟ این فقط یک وجه از مجموعه ابهاماتی است که برای من که دستکم با ادبیات کمونیسم سی سال ایران آشنا هستم بوجود آورده است، تا چه رسد به مردمی که احزاب را از موقعیت عینی آنها و جایگاه واقعی آنها در معادلات سیاسی جامعه انتخاب میکنند و نه از ابراز وفاداری همان احزاب به اهداف آرمانی خود و ادعاهایی که خود راجع به خود دارند. در در توضیح این مورد دلربلای نوشته های رهبری حزب کمونیست کارگری میشود با تبیین های متفاوت و غیر صریح روبرو شد، و به نظر میرسد توضیح این است که منظور همان جمهوری سوسیالیستی است، اما چرا اگر منظور چنینی است با اسم و رسم خود مطرح نمیشود و ضرورت این جاگزینی چیست؟ هدف از تغییر آدرس ناروشن میماند.

اگر با اتکا به تجارب همین چند سال اخیر این حدس و گمان را بررسی کنیم، قاعدتاً هر تحرکی که با هجوم مردم و "توده" همراه باشد در کانتکست این "انقلاب انسانی" قرار میگیرد. افق و پرچم

جنبش ها هم دیگر در این متن معرف جایگاه تحرکات مردم نیستند بلکه نفس به حرکت در آمدن مردم است که "انقلاب" نامگذاری میشود. در این دیدگاه دیگر انقلاب نه یک روند و مقطع معین نامتعارف بلکه به پروسه ای پایان ناپذیر میدل میشود. معمولاً و تاریخاً میشود فهمید که جنبش ها سالیان متوالی در مسیر افت و خیزها قرار بگیرند و خود را کش دهند. جنبش های رهایی بخش، جنبشهای ملی، جنبش های علیه تبعیض نژادی سالها دوام آورده اند و کسی این نوع تحرکات را انقلاب ندانسته است. اما انقلاب مکانیسم معینی دارد، جامعه در یک دوره برای سروسامان دادن به نظم و نظام حاکم و برچیدن نظام کهن به میدان میاید و جنبشها و طبقات در جدالهای سریع سرنوشت قدرت سیاسی را به طرفی فیصله میدهند. این درک پروسه ای کردن تحرکات به انقلاب، اساساً درکی غیر مارکسیستی از مقوله انقلاب و قدرت سیاسی است که در تضاد با متد لنین و با دیدگاه منصور حکمت میباشد.

از نظر من، هم "انقلاب انسانی" و هم "جمهوری انسانی"، نهایتاً چیزی جز تبیین خاکستری و فرمول آشتی طبقات نیستند. انقلاب سوسیالیستی و جمهوری سوسیالیستی از قبل مهر طبقات را بر خود دارند، معلوم است طبقه ای میخواهد در جدال بر سر تعیین سرنوشت جامعه حکومت خود را پیاده کند، همانطور که بطور مثال "جمهوری ایرانی" یا "حکومت مشروطه سلطنتی" در همان قدم اول مهر طبقات و جنبش های معینی را بر خود حک کرده اند. جمهوری و انقلاب سوسیالیستی نیز به این اعتبار حکایت از دخالت و امریست که طبقه و جنبش معینی پیش رو دارد.

جایگزینی "انسانی" بر انقلاب و جمهوری سوسیالیستی، صرفاً جایگزینی پسوندهای ساده نیستند. این جایگزینی صرفاً از سر ذهنیت رهبری حزب صورت نگرفته است، این انتخاب در دنیای جدال ها و فشار جنبش ها معنی سیاسی دارد.

این بحث "انقلاب" نامیدن هر تحرکی، با مفهوم مارکسیستی از جایگاه حزب و رابطه حزب و قدرت سیاسی در تضاد است و یک عقب گرد اعلام نشده است. بحث تقابل و پلمیک "حزب و انقلاب" و حزب و قدرت سیاسی حداقل از پلنوم نهم حزب کمونیست کارگری و تا پلنوم چهاردهم بطور متناوب در جریان بوده است.

همه میدانند که تز "حزب و قدرت سیاسی" یکی از ارکان های کمونیسم کارگری است. در این جایگزینی، مسکوت و ناگفته این تز نیز بایگانی شده است. حقیقت این است که برای دوره ما قبول کردن و پراتیک انقلابی حول تز (حزب و قدرت سیاسی)، معیار مارکسیست بودن است.

برای لنین در تحولات انقلابی اکتبر ۱۹۱۷ در کتاب (دولت و انقلاب) معیار مارکسیست بودن را قبول کردن دیکتاتوری پرولتاریا میداند، او معتقد است که هر روشنفکر بورژوا هم میتواند مبارزه طبقاتی را قبول کند و آن را تفسیر کند، در حالیکه سنگ محک واقعی، پذیرش این مبارزه طبقاتی این است که آن را تا سطح مبارزه برای دیکتاتوری پرولتاریا بپذیرند. و اکنون که به تجارب تاریخی آن دوره مینگریم، معلوم است که کلید پیروزی انقلاب اکتبر، در گرو حضور و نقش لنینسم به معنای یافتن راه حل تغییر بر پایه عنصر پراتیک اجتماعی بوده است، لنینسم در مقابل

منشویسم و حتی بلشویسم ایستادگی کرد، پیروزی انقلاب اکتبر مدیون این ایستادگی است.

اکنون برای عصر ما این سنگ محک برای تغییر و تحول اجتماعی از مجرای چگونگی پذیرش و سازماندهی عمل اجتماعی حول این پرچم، یعنی رابطه حزب کمونیستی و قدرت سیاسی معنی پیدا میکند.

این مساله برای کمونیسم ایران در قالب جدید تکرار میشود، نمیتوان بدون استقلال شعار و پرچم طبقاتی خود، حول این هدف، تحت فشار "دمکراسی خواهی" و جنبشی که پرچم "حقوق بشر" را بر دوش میکشد، خاکستری ظاهر شد و نیرو گرفت.

نکته دیگر این است که بسیار شنیده میشود که "شرایط تغییر کرده و شرایط جدید است و باید جواب جدید آورد"، باید گفت کاملاً درست است شرایط جدید است اما ما که تا کنون جواب جدیدی جایی از جانب حزبی ندیده ایم آنچه که مدعی میشوند "جواب جدید" است در واقع جواب های قدیمتر از انقلاب ۱۳۵۷ است. به نظر من جواب های منصور حکمت هنوز کاملاً جدید میباشند، هنوز بحران آخر، سه جنبش سه آینده، زندگی بعد از دو خرداد و ده ها قطعنامه و مصوبه و آثار او جواب های عملی نشده هستند که پتانسیل تغییر و دگرگونی انقلابی و طبقاتی را در خود دارند. کسی که در فکر جواب جدید در رابطه با اوضاع جاری جامعه ایران است باید به این پرچم باز گردد.

اضافه بر این اجازه بدهید به چند احتمال نیز جواب دهم، اگر درک و توجیه این تغییر ریل برای حککا، کمک به انسجام درونی و یا نیرو گرفتن باشد که بدرجه اولی غیر مارکسیستی است. قطعاً هر حزبی حق دارد خود را شاداب و منسجم کند اما این کار مکانیسم های خود را دارد توسل به چنین روشی شایسته احزاب سوسیالیستی با هر تفسیری نمیتواند باشد.

آیا با این تغییر ریل قرار است نیرو جمع اوری کرد؟ قرار ما کمونیستها این است که بدون تخفیف از سر رادیکالیزم و ماکزیمالیسم کمونیسم نیرو جمع کنیم و توده ای شویم. تحت فشار این و آن و در بستر جنبش های دیگر کمونیسم نه تنها شانس ندارد بلکه راه اضمحلال خود را طی میکند.

آیا با این روش بطرف سازش با کسی حرکت میکنند؟ باید یادآور شد که برای کمونیستهای دخالترگر "سازش" و "نیرو" و "زورم میرسد یا نمیرسد" مسائل واقعی هستند. ممکن است جایی زورت نرسد و مقوله سازش مطرح شود این گونه اتفاقات در تاریخ جنبش سوسیالیستی به فور دیده میشود، اما باید اولاً در جهان واقع، روی زمین سفت، جایی داشت. باید قبلاً نیرویی جابجا کرد، زوری زد و بعداً در يك ارزیابی واقعی برای سهم شدن و تحویل ندادن کل دستاوردها، سازش را بخود تحمیل کرد. این يك پروسه عملی است یکشبه به این نقطه نمیتوان رسید. دوماً این قضیه باید روشن و شفاف طی مباحث و مصوبات معینی با حفظ استراتژی کمونیستی ثبت شده باشد، در چنین حالتی میشود موافقت و مخالفت خود را بیان کرد. این جایگزینی یا تغییر ریل در سطح شعار ها در درون حزب کمونیست کارگری از این جنس نمیتواند باشد به حکم همین ارزیابی که از اوضاع و از موقعیت حزب کمونیست کارگری بصورت عینی در جامعه میشود مشاهده

با این حساب، اگر کسی به سرنوشت و آینده کمونیسم کارگری فکر میکند، باید بار دیگر این تجارب اخیر را بازخوانی کند، و باید با تلاشهای سر سختانه، حفره های ایجاد شده را پر کند.

باید دید و سوالات واقعی را در مقابل خود قرار داد، چرا در اتفاقات و تحرکات جاری جنبش مردم برای سرنگون کردن رژیم اسلامی و حتی جایی که دو میلیون نفر به خیابان میریزند، رد پای همه را میشود دید اما از رد پای جنبش کمونیسم کارگری خبرچندانی نیست؟ چرا هر جنایتکار تازه مکلا شده و هر لمپنی که عمری را در این نظام اسلامی به کشتار و سرکوب سازمانیافته مشغول بوده است میتواند نیرو جمع کند اما کمونیسم این چنین در حاشیه مانده است؟ چرا هر لیبرال شرفزده تمرین دمکراسی جا پای دارد اما ما از بی قدرتی جنبش سوسیالیستی مینالیم؟ آیا کنگره حزبی که هنوز خود را منصوب به کمونیسم کارگری میدانند قادر است با شهادت در مقابل دوست و دشمن خود، این سوالات را بطور جدی مطرح کند و برای یافتن جواب ها تلاش کند؟

آیا میشود توقع داشت که کنگره هفتم حزب کمونیست کارگری این مشغله و سوالات را در مقابل خود قرار دهد؟ اما اجازه بدهید جواب این سوال را فارغ از هر قضاوتی از پیش، به خود کنگره و سیر تحولات آتی بسپاریم.

در خاتمه با توجه به اینکه اخیراً در همین رابطه نوشته هایی از جانب رهبران حزب موسوم به "حکمتیست" نوشته شده است و مقداری ترافیک بیخودی ایجاد کرده اند، اینجا جا دارد روشن کنم که از نظر من حزب کمونیست کارگری ایران را همسنگ و همدیاف حزب موسوم به "حکمتیست" نمیدانم. در رابطه با حزب "حکمتیست" باید گفت که این جریان با اعلام شکست جنبش مردم برای سرنگونی، تحرکات اخیر را دو دستی به موسوی و اپوزسیون درباری رژیم اسلامی تقدیم کرده است و بربیطی خود را با سرنوشت جامعه و مردم در ایران بوضوح نشان داده اند. جریانی که منشأ قوت "تذ" های خود را در اعلام "شکست جنبش سرنگونی" یافته است و مدام با هر حرکت مردم، حتی در ابعادی که تمام دنیا را خیره کرد، حکم میدهد که (دیدید گفتیم مردم "باز هم" شکست خوردند!!) باید برای چنین جریانی حساب دیگری باز کرد.

مضافاً اگر واقعا این جریان به موضع "پوپولیستی" و یا لیبرالی و هم سوئی با "جنبش سبز" در رهبری حککا انتقاد دارد، چرا در گسست از مواضع معرفه کمونیسم کارگری، پای در سنت سوسیالیسم جامعه مدنی و به ترها و مواضع امثال بهمن شفیق و دفاع از متعارف شدن سرمایه داری تحت حاکمیت اسلام سیاسی گذاشته است؟ این "انتقادات" جریان موسوم به حزب حکمتیست، راست یا چپ سنت کمونیسم دخالترگر، کمونیسم "حزب و قدرت سیاسی" منصور حکمت و یا دولت و انقلاب لنین نیستند، این ادامه یک سنتی است که درست در مقابل بحث حزب و قدرت سیاسی در مقابل کمونیسم دخالترگر قد علم کرده است. بنابراین موضع "انتقادی" آنها، در برابر حککا، در متنی خارج و در تقابل با سیر تکاملی سیاستهای کمونیسم ایران است. در عین حال خاستگاه این جریان، اساساً نوعی پرت شدن سیاسی به

**متن بخشی از سخنان منصور حکمت
در پلنوم نهم کمیته مرکزی حزب
کمونیست کارگری ایران،
نیمه اول نوامبر ۱۹۹۸
بحث حول شعار "جمهوری
سوسیالیستی ایران"**

این شعار توسط حمید تقوایی طرح و

برای تصویب در دستور دفتر سیاسی قرار گرفته بود.

توضیح بر این متن پیاده و ادیت، و مقابله شده توسط من:

این نوشته متن پیاده شده و ادیت شده بحث‌هایی است که منصور حکمت در پنج نوبت در پلنوم نهم حککا طرح کرده است.

لازم است توضیح بدهم که من این متن را از روی نوار مباحث پلنوم نهم پیاده، مقابله و ادیت کرده ام و تنها در مواردی که بحث شفاهی را برای قابل فهم شدن آنها در متن کتبی، از نظر ترتیب کلمات و جملات تغییر داده ام. در بقیه موارد اصل را بر حفظ چهارچوب سخنان شفاهی گذاشته ام. با اینحال لازم میدانم تاکید کنم که در شرایطی که منصور حکمت و صاحب این سخنان در میان ما نیست و اگر خود او متن سخنانش را برای چاپ تنظیم و ادیت میکرد، حتما تغییراتی در متن پیاده شده نوارها میداد. مسئولیت کامل انطباق این متن فعلی با بحث شفاهی آنها تماما بر عهده من است.

تیر و سو تیرهای این بحث را من انتخاب کرده ام. کلماتی را که زیر آنها خط تاکید کشیده ام، یا برداشت من در متن سخنرانی با تاکید بیان شده اند.

ایرج فرزاد

نیمه دوم مارس ۲۰۰۶

منصور حکمت

(نوبت اول):

مقدمه و توضیح

بطور عادی میبایست جلسه پلنوم را می‌گرفتیم، منتهی به درخواست من بحثی که در دستور پلنوم قرار گرفت این بود که در مورد افق و آینده حزب کمونیست کارگری، و روش آن، موضوعات مهم مبتلابه ما، کارهایی که باید بکنیم، نوع وظایف و اولویتهایی که در دستور ما قرار میگیرند و نگرش به مسائلی که برای این حزب و یا این جمع ممکن است تازگی داشته باشد،

آبخشور "جنبش کردستان" است. دروغ پردازی عجیب اینها در ماجرای "اعتصاب عمومی ۲۸ مرداد" امسال در اوج مبارزات اعتراضی مردم در سطح سراسری و اخیرا همسرانی با اعتراضات ناسیونالیسم کرد علیه اعدام "فعالین کرد" در عین سکوت سنگین و آزار دهنده آنان در برابر جنایات رژیم اسلامی در مناطق "غیر کردستانی"، و ریشخند و تمسخر خیزشی که تمام دنیا را، جز اینها، به هیجان آورد گویای این حکم است.

بعدالتحریر:

من این نوشته را قبل از اینکه مقاله کاظم نیکخواه تحت عنوان: "در دفاع از سوسیالیسم و پرچم انسانی، در حاشیه بر افروختگی چپ حاشیه ای از طرح شعار "حکومت انسانی" در روزنه انتشار یابد، به پایان رسانده بودم.

عضو رهبری حککا، با این نوشته آگرسیو، آب سردی بر سر و صورت هر کسی که انتظار داشت، حککا چنین با تعجیل و فکر نشده در مسیر بی بازگشت قرار نگیرد، ریخته است. کاظم نیکخواه چند تصمیم از پیشی را، در این نوشته به اطلاع همه رسانده است:

اینکه مستقل از سیر کار کنگره هفتم حککا، و بدون اینکه ذره ای برای انتقادات احتمالی حتی از سوی نمایندگان کنگره جانی باز کنند، تا چه رسد به "میهمانان" و شرکت کنندگان دارای رای مشورتی، رهبری حککا تصمیم گرفته است که "بعد از کنگره"، شعار "حکومت انسانی" به یکی از شعارهای "محوری" حزب تبدیل خواهد شد. و به این ترتیب از پیش اعلام شده است که کنگره حتی سیر فرمال شنیدن نظرات احتمالی و یا قطعنامه و بیانیه های آلترناتیو و رای گیری بر سر تغییر یک شعار پایه ای کمونیسم کارگری را طی نخواهد کرد. بعلاوه این موضع، از پیش بیشتر شبیه به یک "هشدار"، به نظر میرسد و لحن مقاله چنین است که رهبری حککا برای اجتناب از طرح هر ملاحظه و انتقاد، حالت "اضطراری" اعلام کرده است. من شخصا چنین رفتاری را در سنت نزدیک به سی سال کمونیسم کارگری سراغ ندارم. این شیوه شباهت بسیاری به نوعی "انقلاب ایدئولوژیک" و "غسل تعمید"ی دیگر یافته است و به این ترتیب آن باریکه امیدی که انگیزه هر انسان نگران سرنوشت یک حزب تحت نام کمونیسم کارگری بود تا بار دیگر شاهد سنت کنگره باز، بحثهای شفاف، به رای گذاشتن تصمیمات مهم در انظار جامعه باشد، به یکباره کور شده است. این بسیار مایوس کننده و تاسف بار است. فکر نمیکنم کسی مشتاق این باشد که به جای یک تجمع وسیع از کمونیستها، بجای گردهمائی عده ای از الیت های سیاسی جامعه، ناظر و شاهد مناسک فرقه ای و رسم و رسوم تملق متقابل و یا نمایش ارباب صفوف درونی خود در خدمت بیعت های آنچنانی باشد.

abe_sharifi@yahoo.com

۲۶ نوامبر ۲۰۰۹

دستور جلسه امروز، بحث جمهوری سوسیالیستی است که اسناد مربوط به آن را برای همه رفقا فرستاده ایم. که در ادامه به اوضاع سیاسی ایران میپردازیم. رفیق حمید تقوانی بحث جمهوری سوسیالیستی را به عنوان شروع معرفی خواهد کرد.

نوبت دوم

بعد از سخنان: حمید تقوانی، بهمن شفیق،؟؟، عبدالله دارابی، ایرج فرزاد، امیرپیام، حمید تقوانی (نوبت ۲)، ثریا شهابی، رحمان حسین زاده، فاتح شیخ و خالد حاج محمدی.

بیانیه ای پشت شعار جمهوری سوسیالیستی ایران

به نظر من مساله الان به این شکل نیست که ما یک پیچ را رد کرده ایم و حالا می‌گوییم برو دور بزن میبایست از طرف دیگر میپیچیدی. یک خمیر دندان است که از تیویش آمده بیرون، نمیشود گفت خوب حالا یک بیانیه میدهیم و می‌گوییم اسم جمهوری مان این است و کار تمام! این را شش ماه قبل میشد انجام داد. الان این مساله با خود بحثهانی را آورده است. به نظرم این بحثها نمی بایست مشغله حزب میشد، و هنوز هم نباید مشغله حزب بشود. به نظرم حزب با مسائلی که با آن روبروست، دقیقاً باید از قلمرو این نوع مباحث فاصله بگیرد. اما الان این بحثها شده است و این جلسه باید به آنها بپردازد. نمیشود اعلام کنیم که یک سند منتشر میکنیم و در آن می‌گوییم اسم حکومت کارگری ما این است و اسمی برای آن تعیین کرده ایم و تمام. این بحثها نشان داد که نه جایگاه این شعار (جمهوری سوسیالیستی ایران)، که باید جایگاه شعارهای دیگری را برای خودمان تدقیق کنیم. من اهمیت این شعار را در کلمه سوسیالیسم آن نمیدیدم. در دو کلمه دیگر یعنی جمهوری و ایران میدیدم. الان کلمه ایران هم برایم مهم نیست راستش. این شبیه حالتی است که کسی یک احساسی را نسبت به کسی یا پدیده ای داشته است و اکنون فکر میکند باید آن احساس را بگوید، اگر نه دیر میشود. یعنی احساسی را که همیشه داشته است باید الان بگوید. احساسی که یک روزی میرسد که من یک کاری را امروز میتوانم انجام بدهم. این مهم است و به نظر من این ارزش این شعار بود. ما میتوانستیم یک بیانیه بدهیم و بگوییم که اوضاع ایران امروز این است، رژیم جمهوری اسلامی دارد در بحران دست و پا میزند، سرنگونی آن امری قابل انتظار است، رفتن جمهوری اسلامی آرزوی مردم است و امر غیرمترقبه ای نخواهد بود، و حال که همه طبقات آلترناتیوهای خود را پیشنهاد میکنند، حزب کمونیست کارگری اعلام میکند که برای جمهوری سوسیالیستی مبارزه میکند که برنامه یک دنیای بهتر را فوراً پیاده میکند. اگر به این شکل میگفتیم شاید اصلاً این تجمع ضرورتی نداشت. ولی وقتی این را نگفته ایم، و بحث اینطوری مطرح شد که این بحث تئوریک است، اولین نکاتی که مطرح شد این بود که این بحث (شعار جمهوری سوسیالیستی) مربوط است به وضعیت طبقات دیگر، این بحث مربوط میشود به موقعیت ایران، در پیش بودن یک انقلاب. نه به عنوان عاجل بودن مساله ای که یک شعار کنکرت را دست مردم بدهیم، بلکه

کادرهای زیادی را جمع و یا به عبارت بهتر کادرهای حزب را همراه کنیم برای اینکه دسته جمعی وارد این دوره جدید بشویم. هدفم این بود که شاید بحثی شبیه به سمینار کمونیسم کارگری که داشتیم و مسائلی در آن سطح، اما این بار راجع به فعالیت خود حزب، و نحوه نگاهی که به کار حزب در این دوره اخیر داریم طرح کنم، تا دوباره همراه بشویم و هم فکر بشویم. به یک معنی بحث دو طرفه نیست. من به سهم خودم بحثی را عرضه میکنم و سعی خواهیم کرد که بقیه بحثها روی آن چهارچوب باقی بماند. طبیعی است اگر مباحثی در باره فعالیت‌های حزب طرح شوند در روند عمومی کارهای حزب پاسخ میگیرند. اما من میخواهم بحثم را با عنوان "حزب و جامعه"، رابطه این حزب با جامعه و حزبی که دارد با نوع فعالیت‌هایی که انجام میدهد اجتماعی میشود و نگرش ما در باره جنبه های مختلف این مساله با هم بحث بکنیم. این بحث اصلی است که فردا به آن خواهیم پرداخت. یعنی در واقع بحث اصلی ما فردا است که سعی خواهیم کرد تا آخر روز به آن بپردازیم و اگر هم بحث به درازا کشید ممکن است صبح روز بعد را هم به آن اختصاص بدهیم. این بحث اصلی ماست. هدف من هم این است که استخوان بندی کادری این حزب راجع به این بحث افق مشترکی داشته باشد، چه از نظر سبک کار حزب، چه از نظر مسائل تاکتیکی که در مقابل ما هستند، مسائل فنی ای که داریم و خلاصه همه این نکات را به بحث خواهیم گذاشت. دفتر سیاسی برای انتخاب این جمع زجر کشید. ابتدا قرار بود که ۲۰ نفر از کادرها را دعوت کنیم، ظاهراً اگر تعداد را بیشتر میکردیم مشکل کمتر می شد، اما اینطور نیست، عدد را هر اندازه هم بزرگتر کنید، بالاخره عده ای بیرون می افتند که معلوم نیست چرا؟ در هر حال میخواهم توضیح بدهم که امکانات ما همین بوده است، اگر نه، ما علاقمند بودیم که این بحث را به میان همه کادرها ببریم. ما بعداً تلاش خواهیم کرد یک تور کشوری داشته باشیم، رفقانی با نوارهای این جلسات و یا بطور زنده در هر کشوری عده خیلی بیشتری را جمع کنند. چون بحث مهم است، حزب دارد وارد فاز جدیدی از فعالیت‌هایش میشود و همه ما باید بدانیم که چکار خواهیم کرد. دعوت به این جلسه مسابقه ای برای گزینش نبوده است. من در نامه به کیوان جاوید که ناراحت شده بود چرا دعوت نشده است. توضیح دادم که عده ای از رفقا هستند چون به کارشان مربوط است، یا عده ای را خواسته ایم باشند تا باصطلاح قدیمی آنها را "سرخط" بیاوریم، عده دیگری به کارها و فعالیت‌هایی مشغولند که لازم است این مباحث را بشنوند. رفقانی هستند که نشریات و روزنامه هائی را منتشر میکنند که لازم است این بحثها و این دیدگاهها را بشنوند. در نتیجه از طرف ما هیچ نوع درجه بندی و مسابقه "ملکه زیبایی" بین کادرها در جریان نیست. هر ترکیبی را انتخاب کنید، ممکن است ترکیب دیگری به همان درجه از قدرت، بیرون مانده باشد. در نتیجه از رفقا میخواهم وقتی به کشورشان برمیگردند این توضیح را برای همه رفقا بدهند. ما آرزو داشتیم که تعداد بیشتری بیایند. آن ۲۰ نفر اولیه هم به حدود ۵۰ نفر رسید. رفقانی را دعوت کردیم که به دلایلی نیستند مثل بهروز میلانی، سیاوش دانشور، سوسن بهنام، رضا جباری، شهرام یوسفی، محمد فضلی، مصطفی رشیدی، رضا شهرستانی، محمد فتاحی و مظفر محمدی. که البته مظفر محمدی عضو کمیته مرکزی است و نتوانست اینجا باشد. این رفقا به دلایل مختلف متأسفانه در این نشست نیستند. میخواستم بدانید که این رفقا دعوت شده بودند.

با این عنوان که "نان" در دستورمان نبوده است الان با این بحث در دستورمان قرار میگیرد. به این عنوان که حزب یک حزب آکسیونی است، همه اش آکسیون کرده است. که این جنبه در نوشته بهمن روشنی دیده میشود. یعنی کسی که دارد جمهوری سوسیالیستی را تاکید میکند، گویا دارد هویت خودش را به خودش یادآوری میکند که میگوید از آن طرف نرویم دیگر. ما قرار بود جمهوری سوسیالیستی درست بکنیم، اما زیادی آکسیون نیست هستیم. حزب در حالی که باید به نان پردازد، به کارگران پردازد، دارد مثلا اکسیون علیه فائزه رفسنجانی میگذارد. ما در میان کارگران کار نمیکنیم. پشت این بحث، یک بیانیه ای است راجع به وجود یک حزبی به اسم حزب کمونیست کارگری که گویا باید خودش را تصحیح کند. برداشتهایش را تصحیح کند، روش اش را تصحیح کند، و الی آخر. والا اگر یک روزی خود ما بگوئیم اسم حکومت کارگری مان را جمهوری سوسیالیستی میگذاریم در شرایطی که مشروطه چی برای آلترناتیو خودش کار میکند، مثل روز روشن است. میپرسند چرا با مجاهد یکی نمیشوید میگویم برای اینکه ما برای جمهوری سوسیالیستی مبارزه میکنیم. چرا با خلقیون و جنبش شرق زده ناسیونالیستی نیرویم جمهوری خلق درست کنیم؟ برای اینکه ما برای جمهوری سوسیالیستی مبارزه میکنیم. اینها را به راحتی میشد گفت. اما طرح شعار جمهوری سوسیالیستی با خودش بحثهایی را آورده است که از نظر تئوریک باید جواب بگیرند. من فکر نمیکنم که این یک بحث برنامه ای است. برای اینکه در سال معینی یک بحث "برنامه ای" اجزائی را طرح میکند که در شکل کنکرت آنها ممکن است رد بشوند. سوسیالیسم آن هیچوقت رد نمیشود، اما کلمه جمهوری و کلمه ایران میتواند رد بشوند. در سالهای قبل از طرح بحثهای مربوط به دمکراسی، توهمات و واقعیات، ممکن بود در اسم جمهوری مورد نظرتان، اسم دمکراتیک را میگانجاندید. بحث ایران هم در این شعار چنین است. ما میخواهیم برویم جمهوری سوسیالیستی ایران درست کنیم؟ بیخ گوشمان افغانستان مضمحل بشود؟ و شوروی مضمحل بشود؟ اگر شما یک جمهوری سوسیالیستی درست میکنید چرا مرزهایش محدود به ایران است؟ کی گفته است استراتژی حزب ما تشکیل یک جمهوری سوسیالیستی محدود به مرزهای ایران است؟ وقتی افغانستان و روسیه اینطوری شده اند، ما داریم خود را محدود میکنیم به یک مرزهایی که در معاهده گلستان و ترکمانچای تعیین شده اند؟ ما به این ترتیب بدون هیچ دلیلی پاکستان و افغانستان و غیره را که خودشان میخواهند یا ممکن است بخواهند با ما بیابند، محروم کرده ایم. آیا ما خواهیم گفت ببخشید! برنامه ما را محدود کرده است به ایران شما برو با طالبان ات، یک فکری بکن؟ میخواهم بگویم اتفاقا دو جزء کنکرت آن شعار (جمهوری سوسیالیستی ایران) برنامه ای نیست. آن چیزی که برنامه ای سهل است که هویتی است، "سوسیالیستی" (این شعار) است که هیچ دلیلی ندارد آنرا عوض کنیم. میخواهم بگویم کنکرت های جمهوری سوسیالیستی ایران، دور و بر (کلمه) "سوسیالیستی" است.

بازگشت به ذهنیت چپ ۵۷

در صورتی که در تشکیلات این برداشت رفت که گویا "سوسیالیسم" این شعار است که داریم به عنوان یک چیز نو

میگوئیم. و من همان موقع دلواپسی ام را به حمید و به اصغر گفتم. برای اینکه حمید در بحث تلفنی به من گفت که در درون تشکیلات گفته اند با آمدن این بحث "فهمیدیم که انحراف ما کجاست"، اشتباه بلشویکها را تشخیص دادیم" و غیره. و من گفتم که اتفاقا بلشویکها با شعار سوسیالیسم آمدند قدرت را گرفتند. چه چیزی را ما "فهمیدیم"؟ به نظر من مطالب بهمن و بخشی از مطلب خود حمید در شرایطی که حزب میرود سراغ سوسیالیسم و سراغ مردم، میروند سراغ بحثهای رزمندگان که دو سال دیگر از آن بیرون نمی آیم. این دارد در جهت عکس شعاری که داده میشود ما را سوق میدهد. این شیوه بحث ما را دارد می برد توی لاک بحثهای تئوریک که: "آیا اصلا ما سوسیالیستی بوده ایم یا نه؟" اینکه آکسیونیستیم و سوسیالیسم را همیشه کنکرت دیده ایم یا کشکی و عمومی؟ ویا ما همیشه سوسیالیسم را عام میدیدیم! من فکر نمیکنم هیچوقت ما سوسیالیسم را عام میدیدیم. اتفاقا اتهامی که به ما میزنند این است که یک مشت سوسیالیست "کله خر" اند که تا به قدرت میرسند میخواهند سوسیالیسم را پیاده کنند. این را یدی خسرشاهی میگوید و هر گروه دیگری به ما میگویند داریم "ذهنی گرایی" میکنیم. میگویند این کمونیسم به این سرعت قابل پیاده شدن نیست. به نظر من اشکال نحوه ای که این بحث مطرح شد این بود که روی سوسیالیسم یک علامت سوال گذاشت، روی سوسیالیسم تاکنونی حزب علامت سوال گذاشت. و آنهایی که معتقد بودند که سوسیالیستی هستیم به دیگرانی که میگفتند نه نیستیم (در درون حزب) جواب بدهند. استدلال هم این است که داریم فقط با فائزه رفسنجانی طرف میشویم. و این (طرح شعار) باعث شد که حزب ما از مجرای دیگری سیر کند و این به نظرم ضرر این بحث بود. از نظر من به عنوان یک طرف این بحث، اگر این جمع بتواند خمیر دندان را دوباره توی لوله اش فرو کند، موفق است. به این معنی که بتوانیم در یک موقعیت فکری ای قرار بگیریم که روی آن بحث برگردیم. نمیشد آن بحث را تصویب کرد، برای اینکه بعدش بهمن مصاحبه میکرد و علل انتخاب این شعار را با همین بحثهایی که همین الان توضیح داده است، توضیح میداد. حمید مصاحبه میکرد و علل انتخاب این شعار را با بحثهایی که آن موقع میکرد، توضیح میداد و به نظر من بشدت اغتشاش و موضع غیر منصفانه ای نسبت به ماهیت حزب کمونیست کارگری بیرون میرفت. از دو سو به نظر من: یکی به این معنی که نان عمده است، آلترناتیو طبقات دیگر تمام شده است، فقط ما در صحنه سرنگونی طلبی مانده ایم، که البته رد کردن هر کدام از اینها سه دقیقه طول میکشد. چرا فقط ما مانده ایم؟ مجاهد با همه یال و کوپال اش در صحنه سرنگونی طلبی است، خود فرخ نگهدار توی موضع سرنگونی طلبی است. بین کسانی که گز کرده پاره میکنند با کسانی که میخواهند جمهوری اسلامی را نگهدارند، باید فرق گذاشت. مثل این است که بگوئیم حزب توده طرفدار سلطنت بود، چون تا یک روز قبل از قیام حاضر نشد به قیام بگوید قیام و حاضر نشد بگوید انقلاب و تا آخرش طرفدار شورای سلطنت بود. آیا من و شما میگفتیم که حزب توده از شعار سرنگونی رژیم شاه دست کشیده است؟ من و شما میدانیم که اینها آرزو داشتند که رژیم شاه بالاخره یک روزی سقط بشود. طرف در این مملکت سرنگونی طلب است، اشکال سرنگونی است که اینها دارند بر سرش با هم کلنجار میروند. همه جامعه مدنی چی ها سرنگونی طلبی اند که فکر میکنند آهسته آهسته آنقدر آنقدر رقیق جای آخوند غلیظ

را بگیرد که یک روزی بی معنی بشوند و بگذارند بروند. اینها گوشه های تئوریک دارند که در نوبت بعدی به آن میپردازم. بحث نان هم همینطور است.

"انقلاب" در شرف وقوع

در مورد بحث "انقلابی در شرف وقوع است"، من برای اینکه تکه سوسیالیستی جمهوری سوسیالیستی را بخوایم احتیاجی ندارم که انقلابی در شرف وقوع باشد. ولی برای اسم کنکرت آن ممکن است به آن احتیاج داشته باشم. به این معنی آنوقت بحث حمید را میفهمیدم، برای اینکه به من و شما اجازه میدهد که برویم و بگوئیم میخوایم این حکومت را درست کنیم. به من میگفتند تو میخوای انقلاب راه بیاندازی یا این حکومت را میخوای سرکار بیاوری؟ با اینحال من این را توی برنامه نمیگذاشتم. در برنامه میگفتم هدف حزب برانداختن جامعه سرمایه داری و برقراری جامعه کمونیستی است و فوری هم. چرا باید جمهوری سوسیالیستی اش را میگفتم؟ این مساله متأسفانه تحت الشعاع این مشکلات تئوریک که بوجود آمده است قرار گرفته است. برای من یکی دیگر ساده نیست که دنده عقب بگیرم و بروم از سر آن پیچ دیگر بپیچم. با علم به اینکه این بحث توی این حزب یک مشکلاتی را بوجود آورده است که به نظر من باید در این جلسه حل شود.

برنامه کمونیستی و روشهای "عملی" پیاده کردن سوسیالیسم

یک نکته دیگر در بحثها و از جمله در بحث بهمین مطرح شده است و همیشه هم در بحثها بوده است و آن اینکه ما روشهای عملی پیاده کردن کمونیسم را باید توضیح بدهیم چون میخوایم حکومت تشکیل بدهیم دیگر. که توی بحث بهمین هست که لغو مالکیت خصوصی چه جوری؟ برقراری مالکیت جمعی چه جوری؟ من برنامه را نگاه کردم و دیدم حتی یک کلمه در مورد اینکه چه جوری مسکن را مجانی میکنیم در آن نیست، یک کلمه در مورد اینکه چه جوری با ۱۳ هزار پزشک، طب را مجانی میکنیم در آن نیست، یک کلمه در مورد اینکه چه جوری آموزش و پرورش را همگانی میکنیم در آن نیست. برنامه یک حزب کمونیستی باید پرچم جنبش اش باشد، نه برنامه کاپینه ای که آمده است سر کار. من نظرم این است! برای اینکه ماهیت جنبش ما یک جنبش آلترناتیو ساز است، دارد در مقابل جامعه چیز دیگری قرار میدهد و آدمها وقتی این آلترناتیو را پیدا کردند، به صف آن میپیوندند. من گفته ام که طب را مجانی میکنیم که معنی اش این است که پس بروید طری برای آن بیاورید. شما از همین الان از من میخوای که چگونه در سال ۲۰۰۶ صنایع را به مالکیت اشتراکی در می آورم؟ من میگویم خوب حالا این طرح را سال ۲۰۰۵ برای من بیاور! الان چرا؟ آنوقت صنایع کجاست؟ صاحب اش کی است؟ شاید در آن موقع در پروسه انحصارات افتاده باشد دست دولت، من از حالا چه میدانم چه شکلی است؟ چرا من باید طرح طب ایران را الان بدهم؟ من سرسوزنی با این بحث که کنکرت نگفته ایم چگونه سوسیالیسم را می آوریم سمیاتی ندارم. چون با قرآنی

که من از مارکس دارم خوانانی ندارد. مانیفست را دادند دست جامعه و رفتند توی روسیه انقلاب کردند. نمیدانم چرا میشود در روسیه انقلاب کرد بدون اینکه دستگاه تشخیص مالکیت اشتراکی را داشته باشی و اینجا نمیشود؟ به نظرم برنامه کارش این نیست، من فکر میکنم برنامه کمونیسم کارگری کارش این نیست. من هم سرگیجگی ثریا(شهابی) را دارم. این بحث قرار است به کجا منجر بشود؟ از نظر من این بحث باید به اینجا منجر بشود که این آشفتگی تئوریک که به دنبال این بحثها مطرح شده است لاقل جواب بگیرند. من نمیگویم حل بشوند، چون این مواضع واقعی آدم هاست، بالاخره مواضعشان است. ولی باید روش بشود که روش جلسه یا لاقل روش رهبری حزب ما در مقابل بحثهای تئوریک ای که این بحث همراه خود آورد، چیست؟ نه در رابطه با خود شعار. خود شعار به نظر من یک زخمی شده است که یا باید ترمیم پیدا کند. یا لاقل باید یک وقتی به سراغ این شعار رفت که این یال و کوپال را همراه نداشته نباشد. من شخصا احساس راحتی با این شعار نمیکنم.

نوبت سوم

بعد از حرفهای حمید تقوانی، بهمین شفیق،؟؟، جلال محمودزاده، محسن ابراهیمی، محمد آسنگران، موید احمد، محمود قزوینی، آذرماجدی، مجید حسینی، حمید تقوانی(نوبت ۲)، بهمین شفیق(نوبت ۲)، جعفر رسا، حسین مرادیبگی(حمله سور)، شهلا دانشفر.

رفیق جعفر دقیقا معضل ما را ترسیم کرد و آنهم این است که بحثهای رفیق امیر(حمید تقوانی) این استنباط را میداد و به یک معنی این حرف را در خودش داشت که شعار جمهوری سوسیالیستی ایران، مستقل از کنکرت بودنش، سوای خواص تاکتیکی و خواص سیاسی که میتواند داشته باشد، دارد به درست تاکید را روی سوسیالیسم حزب ما میگذارد. حال آنکه حزب ظاهرا، چه ایمچ آن و چه چهره آن سوسیالیستی نیست. و رفیق جعفر مثال میزند و میگوید بیانیته ها و اطلاعیه های حزب را بخوانید، تا ببینید راجع به چه چیزهاست؟ من که اتفاقا آثار لنین را مرور کردم و حزب بلشویک را یک حزب سوسیالیست میشناختم، هر بیانیته حزب بلشویک در سالهای ۱۹۱۲ تا ۱۹۱۷ را که میبینم نمیدانم شعارهای: "نان"، "آزادی"، "سربازان از جبهه جنگ فرار کنید!"، یا "تزار باید برود"، یا "کرنسکی را قبول نداریم" و یا "همه قدرت به شوراها" چقدر فی نفسه سوسیالیستی است؟ هیچکدام از این شعارها به تنهایی هیچ رگه سوسیالیستی ویژه ای ندارد. رفیق جعفر هیچوقت تلقی اش از حزب لیبر انگلستان را از بیانیته های روزمره آقای رابین کووف نمیگیرد، بلکه پلاتفرم نیو لیبر را نگاه میکند و ببیند میخوانند چکار کنند. تصورش از شرودر در آلمان را از بیانات روزمره هیچکدام از مقامات حزب شرودر که فکر نمیکنم هیچکدام از ما آنها را بشناسند، نمیگیرد. بلکه از این میگیرد که سوسیال دمکراسی آلمان با چه برنامه ای سر کار آمده است. تصویرش را هم از سوسیال دمکراسی سوئد با این روش نمیگیرد، تصویرش را از ANC از اینها نمیگیرد، تصویرش را از زاپاتیست های مکزیک، از جنبش دهقانهای محجبه مکزیک، از اینجا نمیگیرد، تصویرش را از هیچ حزب دیگری از روی اطلاعیه های روزمره فعالین اش نمیگیرد. بلکه

از ایمیج اجتماعی آن حزب و نهایتاً از برنامه سیاسی اعلام شده اش و یا اساساً از تصویررهربری آن حزب از وظایفش در آن دوره، میگیرد. تونی بلر سرکار آمده است، پس لیبر پارتی روی آن خط است. ممکن است تونی بن در این فاصله توی این حزب صد تا اعلامیه چپی هم بدهد و درست در دعوا بر سر مالکیت ملی احتمالاً دهها و صدها اعلامیه از گروههای میلیتانت حزب لیبر در آمده است دال بر اینکه خیر! حزب لیبر، حزب کارگران است و از این ادعاها. و رفیق جعفر فکر نمیکنم از نظر علمی حاضر باشد آنها را به پای لیبر پارتی بنویسد. در نتیجه این بحثها به نظر من نشان دهنده کل معضل است. رفیق حمید توی صفحه معینی دارد حرف میزند، اما در ادامه اش کمک میکند به این بحث که گویا حزب چهره سوسیالیستی نداشته است و با این شعار (جمهوری سوسیالیستی ایران)، پیدا خواهد کرد. من در نوشته ام به همین اعتراض داشتم. و گفتم این نه فقط غیر ابژکتیو، غیر واقعی و غیر منصفانه است، بلکه برای ما دردسر درست میکند. یعنی از این سو من و چند نفر که مثل من فکر میکنند میگویند اصلاً اینطور نیست و تصویری که از بیرون از حزب هست به عنوان یک حزب عده ای "کله خر" است و در مقابل این تصویر غیر واقعی از (درون خود ما) من باید بیایم جواب رفیق خودم را بدهم. که (بابا) تصویر حزب ما این نیست! من در نوشته اولم دقیقاً این را نوشتم که چنین تصویری از حزب ارائه میدهد و این حزب اینطور نیست. حزب کمونیست کارگری را که با اطلاعیه های اعضایش که میگویند مثلاً از جنگ فرار کنید به همان اندازه بلشویکی است. فکر نمیکنم اگر مادر اطلاعیه هایمان بنویسیم: "پیروز باد نیروهای مولده بر مناسبات کج و کوله تولید!!"، آنوقت میگویند این اطلاعیه سوسیالیستی است! من میدانم چه جوری میشود در باره سوسیالیسم هر روز اطلاعیه صادر کرد؟ سوسیالیستها در جنگ، راجع به جنگ اطلاعیه میدهند، در مبارزه ضد مذهبی علیه مذهب اطلاعیه میدهند، برای برابری زن و مرد اطلاعیه میدهند، در مبارزه بر سر دستمزد اطلاعیه میدهند. کمونیستها در جامعه راجع به مسائل جامعه اطلاعیه میدهند. کمونیستها راجع به خودشان اطلاعیه نمیدهند! مثل آنهایی که از فضا آمده اند و میگویند من از کره مریخ آمده ام. کسی این را هر روز نمیگوید. تو میگوئی داری چکار میکنی، در یک جنگی درگیر هستی، در آن جنگ شعار میدهی و موضع خودت را بیان میکنی.

نظرات "مشروع" و عقاید مهم

خود نفس این تصویر سازی از حزب کمونیست کارگری که دیگر حالا سوسیالیستی نیست چون یک مدتی است راجع به سنگسار حرف میزند، یا راجع به فائزه رفسنجانی حرف میزند و یا راجع به آزادی بیان حرف میزند و یا مذهب، خود این تصویر، تصویر غیر سوسیالیستی از تحزب است. من در این مورد فردا بیشتر حرف میزنم. خود این تصویر، تصویر سوسیالیسمی است که میتواند راجع به خودش حرف بزند. یعنی وقتی سوسیالیسم راجع به خودش حرف میزند، سوسیالیست است، وقتی رو به جامعه حرف میزند، دیگر سوسیالیست نیست، چونکه هیچ سندی ارائه نمیدهد که نشان بدهد فرضاً "ایدئولوژی آلمانی" در کجای اطلاعیه اش آمده است! من همانطور که گفتم فردا بیشتر در این مورد حرف میزنم. اما تا جایی که به بحث رفیق حمید مربوط است، بحث او، کانال را جلو این دیدگاه (بحث) در حزب کمونیست کارگری

باز میکند. یعنی کانالی جلو نارضایتی از حزب باز میکند. که البته (بیان) نارضایتی مشروع است، اما نکته من مشروعیت نظر مخالف نیست، هزار چیز دیگر مشروع است. سادومازوخیسم Sadomasochism هم مشروع است. خیلی چیزها در جامعه مشروع است که شما اجازه نمیدهید به ایشوی issue اولیه ای که ذهن همه آدمها را اشغال میکند، تبدیل شود. یعنی سعی میکنید که هزار و یک مساله مشروع را که جای خودش دارد، یکباره سرنوشت آدمها را رقم نزنند. شما سعی میکنید که سرنوشت آدمها را عقاید مهم رقم بزنند، وگرنه همه عقاید مشروع است. هر نظری میشود داشت، هر برداشتی از حزب کمونیست کارگری میشود داشت، میشود در باره آن بحث کرد، کتاب نوشت و نقد کرد، میشود راجع به آن بهانه گرفت، ولی چه کسی اجازه میدهد که همه این نظراتی که مشروع اند و به هیچکس بخاطر داشتن آن نظرات تروشرونی نمیکند، مشغله یک جریان سیاسی بشود و تبدیل شود به مشخصه و مولفه سایکالوژی اولیتهای آن دوره اش؟ این است مشکل بحث حمید. وگرنه ممکن است خود حمید یا جعفر فکر کرده که ما را به اندازه کافی سوسیالیستی نمیداند، این به نظر من هیچ ایرادی ندارد. استنتاج منطقی از بحثهای رفیق حمید را هم بهمین و هم جعفر میکنند. این را به خود حمید هم گفته ام. جعفر میگوید آره اینطوری است، بهمین هم میگوید آره اینطوری است، این شعار کمک میکند که روی سوسیالیسم حزب مکث بشود، و از قیل قسم میخورد، فکر میکند لازم است قسم بخورد، که به سوسیالیسم معتقد است. بهمین میگوید: "وقتی میگویم به سوسیالیسم معتقدم، یک تصویر مکانیکی از سوسیالیسم ندارم و در پروسه ای باید مکانیسم اش را بدانیم که بالاخره چکار باید بکنیم". چه شعار را قبول بکنند چه قبول نکنند، هر دو معتقدند که حزب به اندازه کافی روی سوسیالیسم خم نشده است. من مشکل بحث حمید را این میدانم. ظاهر قضیه این است که یک کسی آمده است که یک شعاری را بدست حزب بدهد که حزب را در مبارزه سوسیالیستی اش برای کسب قدرت تند و تیز بکند، و درست این شعار توی چهارچوب و یک کانتکستی مطرح میشود که اگر آنرا بپذیری باید دست از مبارزه سیاسی بکشی، برگردی به (درون) حزب خودت که دوباره سوسیالیسم و اکتیویسم سوسیالیستی را معنی کنی. دوباره برگردی توی حزب خودت که بگوئی اینطور نیست، کمونیستها باید بروند توی جنبش زنان فعالیت کنند، کمونیستها باید توی اتحادیه ها فعالیت کنند، کمونیستها باید توی جنگ (در شرایط جنگ) فعالیت بکنند، که بگوئیم اینها سوسیالیسم است. سوسیالیسم حرف زدن راجع به سوسیالیسم نیست یا "یک بار دیگر ملاحظاتی بر ترسکی". اینها هم واضح است سوسیالیسم است، اما سوسیالیسمی که قدرت را میخواهد میروند در مسائل جامعه دخالت میکند. مگر ناسیونالیستها فقط وقتی زیر سرود کشورشان ایستاده اند، ناسیونالیست اند؟ یا وقتی در مورد مهاجرت هم اظهار نظر میکنند میشود به آنها گفت ناسیونالیست؟ وقتی در باره اقتصاد هم اظهار نظر میکنند میشود دید ناسیونالیست اند؟ یا در جنگشان هم میشود دید ناسیونالیست اند؟ آیا فقط وقتی دارند قربان صربستان، یا آلمان یا ایران میروند، فقط آن موقع ناسیونالیست اند؟ جنبشهای اجتماعی با هزار و یک مساله درگیر میشوند، چه ناسیونالیست هایش، چه فاشیست ها و چه سوسیالیست هایش. از آنجا میشود فهمید. در نتیجه من مشکلم با بحث حمید این بود.

دوره سرگشتگی، یک دوره چپ و راست زدن، یک دوره تبدیل شدن به یک حزب آکسیونستی، بعد از یک دوره حزب جنبشها شدن، حزب کمونبست کارگری فوکوس خود را بازیافت، و رفت روی مساله سوسیالیسم! یعنی طیاره ای که پرواز کرده بود و وارد قلمرو سیاست در جامعه شده بود، دوباره نشست و پارک کرد و سویچش را دادند دست تفکر فرقه ای و آمدند بیرون. حمید این را نمیخواهد، جعفر این را نمیخواهد، و بهمن هم این را نمیخواهد، ولی به نظر من نتیجه این نوع تصویب این شعار و نتیجه این جور طرح این شعار این است.

یک نکته را که اینجا درباره "انقلاب" گفتند، بگویم. من برخلاف کسانی که اینجا صحبت کردند معتقدم که انقلاب کار ما نیست، از مارکس این را فهمیدم که پس از اینکه جامعه بطور اساسی از توسعه بیشتر در چهارچوب خود ناتوان است، جوامع وارد دوره انقلابات میشوند، حکومتها زیر سوال میروند، مکاتب فکری زیر و رو میشوند، جوامع دچار تلاطم میشوند. بحث ما این است که کارگران در چنین شرایطی قدرت را بگیرند. قرار نیست ما انقلاب را بسازیم. قرار نیست ما انقلاب راه بیاندازیم. اصلا من معنی، من انقلاب راه میاندازم را نمی فهمم. شما میتوانید جنگ راه بیاندازید و احتمالا در جنگ هم پیروز بشوی و احتمالا حکومتها را هم ساقط کنی. مانوتسه تونگ توی یک انقلاب پیروز نشد، در جنگ پیروز شد. حزب کمونیست چین در یک جنگ سر کار آمد، نه در یک انقلاب. مردم همینطوری داشتند میرفتند، ارتش سرخ رفت کومین تانگ را انداخت توی تایوان و تمام شد. کسی توی چین مشغول انقلاب نبود. انقلاب را که در شانگهای سرکوب کردند و انقلاب رفت! بیست سال بعدش که کسی با تفنگش یارو را بیرون کرده است که اسمش انقلاب چین نیست. انقلاب بلشویکی، انقلاب بود، بدون دخالت بلشویکها شروع شد و بلشویکها در آن قدرت را گرفتند. بهرحال میخواهم بگویم خود این بحث یک پلاتفرم دیگر است. من برای اینکه بگویم زنده باد جمهوری سوسیالیستی احتیاجی به دیدن افق انقلاب ندارم. من احتیاج به دیدن این دارم که مردم دارند به ما توجه میکنند و مردم احتیاج دارند که یک حرف روشن از ما بشنوند. شعار نباید تئوریک باشد، شعار باید روشن باشد.

خودم راستش راجع به خود جمهوری سوسیالیستی الان مشکل دارم. برای اینکه به نظرم مردم میدانند که جمهوری سوسیالیستی ما از نوع بلغارستان و کره شمالی نیست. این برایم جای تعمق است وای کاش جلسه بیشتر روی این میرفت. کسی جواب درستی به من نداد. این الان نگرانی اصلی من است. (اظهار نظر یکی از حضار از داخل سالن رشته کلام را در اینجا پاره میکند)

این بحث بهمن که بحث حمید خیلی انقلاب را نزدیک می بیند، یک درجه ای حقیقت در آن هست. در بحث حمید انقلاب خیلی همین پشت این پیچ است. من نمیدانم چند درصد این جلسه با این تبیین موافق اند که انقلاب همین بغل است و ما کافی است که فقط مهران را به آن بزنیم؟ ممکن است راستش انقلاب نشود. نه به دلایلی که بهمن بخاطر نشریه توس میگوید، (خنده حضار) ولی به نظرم ممکن است انقلاب نشود. وقتی رفیق حمید میگوید بنویسیم زنده باد جمهوری سوسیالیستی مردم میگویند یعنی چه؟ فرض کنید دوبله این شعار را به انگلیسی نوشتیم که زنده

من به سهم خودم میگویم که این بحثها مشروع اند، اما کاری که بحث حمید کرد این بود که: "پس! معلوم شد به اندازه کافی سوسیالیست نبوده ایم"؛ این را به خود رفیق حمید هم تلفنی گفتم که این تاثیرات را خواهد داشت. میدانستم اینطوری خواهد شد. حمید گفت بالاخره این بحثها یک موقعی طرح میشوند. گفتم آره. الان دارم میگویم هر بحثی میتواند بشود، ولی چرا باید به بحث اصلی تبدیل بشود؟ به همان اندازه ای که والور آن بحث و جایگاه آن است. بحث اینکه حزب به اندازه کافی سوسیالیست نیست یک بحث خیلی معتبر است که میشود راجع به آن بحث کرد، راجع به آن بنویسند، وقت به آن اختصاص داد و اظهار نظر کنند. ولی چه دلیلی دارد، چه دلیلی دارد که مرکزیت این حزب به این بحث آن والور و اعتباری را به آن بدهد که ندارد؟ ما از داخل حزب میدانیم که حزب چقدر سوسیالیست است. برنامه حزب معلوم است که چقدر سوسیالیست است. همان قدر که نیو لیبر میداند چقدر سوسیالیست نیست، ما میدانیم که چقدر سوسیالیستیم. مردم ما را به اسم سوسیالیست میشناسند، هیچ متدولوژی علمی و آکادمیکی در تاریخ جهان، احزاب را برحسب استنباطی که از اطلاعاتی های دوره اخیر کادراهای گرفته اند، دسته بندی نکرده اند. ما چرا باید به این متدولوژی غلط، این نارضایتی بر مبنای یک سوء تعبیر میدان بدهیم که بیاید پشت شعار سوسیالیسم خودش را توضیح بدهد؟ این میتواند برود با همان موضع خودش را توضیح بدهد که: "به نظر من حزب به اندازه کافی سوسیالیستی نیست". چرا من که آمده ام شعار تصویب کرده ام که "زنده باد جمهوری سوسیالیستی ایران" یک فرش قرمز در دیدگاه عموم پهن کنم که آها! دیدید درست شد؟ چون جلو این دیدگاه را نمیشود گرفت و نباید هم گرفت. رفیق جعفر با این شعار توضیح خودش را دارد، که سوسیالیسم حزب در طول یکسال گذشته ضعیف شده بود و ما حالا داریم با این شعار آنرا تصحیح میکنیم. کسی نمیتواند جعفر را سانسور کند، نیاید سانسور کند. اما این یعنی پهن کردن فرش قرمز برای یک اندیشه حاشیه ای. به یک نارضایتی ضعیف، به یک ایدئولوژی مارچینال توی حزب که بیاید از پشت مهمترین شعار این حزب خودش را مطرح کند. این به نظر من اساس نادرستی این شعار است. گفتم اگر بناست این کار را بکند، من از خیر شعار میگذرم. اگر شرایطی که این شعار بخاطر شیوه مشخص مطرح شدنش به آن آویزان است، این است، من از خیر این شعار میگذرم. و من با تیب خاطر صبر میکنم و خوب که نگاه کردم و دیدم کسی نیست دوباره مطرح میکنم. وقتی این بحثهای (آویزان) به این شعار بعدا یک جانی رد شدند، بعدا دوباره آنرا مطرح میکنم. به نظر من درست نیست که فردا تبیین رفیق جعفر در دفاع از این شعار برود توی روزنامه های ما. نه فقط بخاطر نظر رفیق جعفر، بلکه به این خاطر که این دیدگاه غلط است، متناقض است با حقیقت، متناقض است با واقعیات حزب، ناشی از دیدگاه یک عده از رفاقت در رابطه با حزب و نه ناشی از یک ارزیابی ایزکتیو از حزب و نه یک درک متدولوژیک ایزکتیو از احزاب. به هیچکدام از اینها متکی نیست. از پیش میشود فهمید کی ها می آیند این را میگویند. وقتی رفیق حمید آن شعار را مطرح میکند من از پیش لیست کسانی که این بحثها را میکنند، دارم. اینقدر معلوم است که این بحث می افتد در متن بحثهای قبلی این حزب که کی چه چیزی گفته است. در نتیجه رفیق حمید بعینه دید که این شعار تبدیل شده است به اینکه شعار جمهوری سوسیالیستی بار دیگر پس از یک

باد جمهوری سوسیالیستی ایران. مردم اروپا فکر میکنند یک همچین جمهوری ای تشکیل شده است. فکر نمیکنند که تو داری از یک چیزی حرف میزنی که آرزویت است. زیر اعلامیه بنویسی **Long live the Socialist Republic of Iran** میگویند کجا؟ کوهی را گرفته اید؟ اگر هم برقرار باد منظور است که دیگر ایران را نمیخواهد. یعنی برقرار باد جمهوری سوسیالیستی. خود جمهوری سوسیالیستی یک درجه کنکرت بودنش را از بین می برد که این ضررش است. ولی شاید مشکل بیشتر سر جمهوری است؟ نمیدانم بهرحال این بحث را دوست دارم بشنوم.

بدهمی هم میتواند به نیروی اجتماعی تبدیل شود

من مشکل متدولوژیک با این بحث را در ابتدا گفتم. شروع این بحث طوری بوده است که با خودش دیدگاههایی را آورده است و به آنها مشروعیت داده است که اگر این دیدگاهها روی پای خودشان بایستند و اگر با پاشنه کش و فورس **force** این شعار نخوانند بایند تو، آن نیرو نیستند توی حزب. آن قدرت را در تفکر این حزب ندارند، آن مشروعیت را در آن حزب برای طرح شدن ندارند و جلب کردن این درجه از توجه. این شعار با این روشی که خودش را مطرح کرده است، فرش قرمز پهن کرده است برای اندیشه های مارچینال توی حزب، که بصورت انتقادات اساسی در بیابند. این را به نظر من نباید میدان داد.

نوبت چهارم

پس از سخنان: فرید پرتوی، فاتح بهرامی، رضا مقدم، حسن وارث، شهرام صنیعی، رحمت فاتحی، سیاوش مدرسی، علی جوادی، حمید تقوایی، بهمن شفیق، جعفر رسا، کورش مدرسی، مصطفی صابری، فرهاد بشارت، مینا احدی، مریم کوشا، صالح سرداری، امیر پیام، ثریا شهابی، رحمان حسین زاده.

فکر کردم آخرین جمع بندی خودم را در یک چند دقیقه ای بگویم. وقتی من نوشته رفیق حمید را خواندم و همه رفقا گفتند همگی خوشحال شدند، اما من که همانوقت نوشته رفیق حمید را خواندم بشدت ناراحت شدم. خیلی هم ناراحت شدم، بخاطر اینکه قبلا تلفنی نیت اش را به من گفته بود، خیلی خوشحال شدم، فکر کردم رفیق حمید دارد میگوید که حزب وارد فازی میشود که برای قدرت گیری در ایران قد علم کند و این با گفتن یک حرف مشخص راجع به قدرت سیاسی ممکن است. حکومت کارگری که برنامه عمل جنبش ماست، اما حزبی که میخواهد قدرت را بگیرد بگوید ما میخواهیم بیابیم جمهوری سوسیالیستی را تشکیل بدهیم. من گفتم این ایده خیلی خوبی است. اوضاع ایران دارد باز میشود و این خیلی خوب است. اما نوشته حمید که آمد، بحث را برد روی شرایط ذهنی و عینی و انقلابیگری طبقات دیگر. این متدولوژی ای بود که من بیست سال پیش پشت سر گذاشته بودم و اصلا راجع به این مقولات اینطوری فکر نمیکردم. بیست سال است که لاف اقل اینطوری فکر نمیکنم که گویا باید نشان داد انقلاب شدنی است تا انقلاب را بخواهم. یا اینکه (گویا) باید بدانم که برابری شدنی است تا آنرا بخواهم. یا اینکه چون وقت آن رسیده است، آنرا

میخواهم. من همیشه معتقد بوده ام که اهدافی داریم که میگویم تا شدنی بشوند. به همین دلیل بشدت ناراحت شدم. این بحث رفیق حمید یک دنبالچه رو به عقب دارد. راستش در مکالمه تلفنی هم این توی بحث رفیق حمید بود که همه ما را با سکولاریسم و مدرنیسم میشناسند نه با سوسیالیسم و یک چنین بحثی (شعار جمهوری سوسیالیستی) ما را میگذارد جای درست آن. من با چنین بحثی اصلا موافق نیستم. این یک دلیل ناراحتی من بود. من اصلا پیش بینی نمیکردم که جعفر یا بهمن چه چیزهایی میگفتند. به یک معنی این بحث داشت به حزب یک نسبتی میداد که عقب تر از آنچه است که خود حزب هست. داری میگوئی که حزب ما در شرایط فکری سال ۵۷ است، آنهم نه در موضع اتحاد مبارزان کمونیست، بلکه موضع رزمندگان. که حزب باید شرایط عینی و ذهنی و مرحله انقلاب ترسیم کند تا بتواند در این جنبشی که در حرکت است چه میخواهد بگوید و چه تصمیمی بگیرد. من اصلا این را قبول ندارم. بنابراین نوشته رفیق حمید به نظر من غلط بود. یک چنین نوشته غلطی، مثل هر کار غلط دیگری نمیتواند در زندگی آدم، هیچ تاثیری نداشته باشد. تاثیر آن، لزوما تاثیرات تئوریک آن کار غلط نیست، بلکه تاثیرات عینی و ایژکتیو آن کار غلط است. می آئی به حزب میگوئی که حزب در کارش به اندازه کافی سوسیالیست نیست. رفیق حمید در نوشته اول خود ممکن است اصلا اینطوری فکر نمیکرده و فکر نمیکند. اما این را گفته است. این چهارچوب را برای دیگران گذاشته است که از آنجایی که مکتب جمهوری سوسیالیستی ایران روی کلمه سوسیالیستی آن است نه بر جمهوری ایران، دارد تاکیدش را بار دیگر به درست بر سوسیالیسم گذاشته است. منم میدانم برای جنبشی که دارد از سوسیالیسم فرقه ای دفاع میکنند، کسانی که باید بنشینند و کتاب و اوراد قدیمی شان را با کاغذی بدون اینکه آنرا نجس بکنند، قرانت کنند این است که فکر میکنند تعلق به جنبش سوسیالیستی یعنی این که راجع به سوسیالیسم با خودشان و با ترمهانی راجع به خودشان حرف بزنند. این یعنی (عطف) توجه به کسانی که نمیخواهند با حزبی بیابند که با سر بلند از مدرنیسم دفاع میکنند، از بچه ها دفاع میکنند، به اسلام حمله میکند، شخصیتهایش علنی میشوند و میگویند من خودم را نماینده جوانها میدانم و هر دفعه هم لازم نیست قسم بخورد که من کمونیستم. به عنوان کسی این حرفها را میزند که فکر میکند بیست سال است کمونیست است، این مسجل است. من فکر نمیکنم که رفیق حمید و یا هر کدام از شما را به عنوان سوسیالیست دمکرات بشناسم. من فکر میکنم من را به عنوان یک مارکسیست میشناسند. چه اطلاعیه بدهم و چه ندهم، من را به عنوان یک مارکسیست میشناسند، تو را به عنوان یک مارکسیست میشناسند. چرا من باید برای اطمینان خاطر رفیق خودم هر سال یک چند کلمه ای راجع به سوسیالیسم اطلاعیه بدهم که رفیق خودمان یادش باشد که منصور حکمت یا حمید تقوایی سوسیالیست آن جامعه است؟ ما را به عنوان کمونیستهای این جامعه میشناسند، وقتی هم رفتیم توی مبارزه بر سر آموزش و پرورش به عنوان مدافعین یک خط مشی کمونیستی می آیند سراغ ما. میخواهم بگویم برای من یک عقبگرد بزرگی محسوب میشود که فکر کنیم با زبان بیست سال پیش، متدولوژی تحلیلی بیست سال پیش، با دشمنان بیست سال پیش، با مخالفین بیست سال پیش در یک چنین سندی ما را قدمی پیش ببرد. این به نظر من غلط بود.

در دفتر سیاسی هم بحث شد، و گفتند که خوب این شعار را تصویب

کنگره ندیدیم که کسانی از اینکه حزب به اندازه کافی کارگری نیست به حزب هشدار میدادند؟ به نظر من میتوانستند دوباره بیايند و در مقاله رفیق بهمن آمدند. من آن رفقا را خیلی دوست دارم و بحث شان هم خیلی موجه است، ولی چرا باید ارزشی، توانی، والرئ و پتانسیلی بیشتر از آنچه که خودشان میتوانند برای بحث شان فراهم کنند، من برایشان فراهم کنم؟ من دوست دارم اعتبار بحث رفقا به اندازه اعتبار بحث شان باشد. بروند برایش نیرو جمع کنند. اما من که نمیروم دودستی حزب را تقدیم کنم و فرش پهن کنم که بیايند این بحثهايتان را روی آن مطرح کنید، دوباره افکار حزب کمونیست کارگری ملی شده، هر کس هر بحثی دارد بیايند بکند؟ این مشکل من بود. این بحثها به نظر من هنوز جواب نگرفته اند. شبیه همان موضع "ارزیابی را قبول دارم، ولی بحث را قبول ندارم" شده است. (در مورد بحث و ارزیابی از کومه له). من میگویم در این بلیشوی تئوریک، متدمان عقب کشیده میشد، روش مان عقب کشیده میشد، پراتیکمان عقب کشیده میشد اگر همینطور این شعار را هر جا میخواستیم می بردیم.

فرض کنیم این بحث آنطوری که من میخواستم مطرح میشد. میگفتم این شعار برای این است که برویم سراغ همه و مردم را متوجه خودمان بکنیم، با بحث علی جوادی بشدت موافقم و راستش این را مهم میدانم. رفیق علی به درست گفت که جمهوری یک سیستم حکومتی است، چرا نظام سوسیالیستی نه؟ چرا رژیم سوسیالیستی نه؟ چرا کمون سوسیالیستی نه؟ من باید راجع به این فکر کنم. اینها را نمیگویم برای اینکه مردم آنها را نمیفهمند، ولی مردم جمهوری را با چه تبیینی میفهمند؟ پس ما داریم عنصری از ضعف را می آوریم توی شعارمان. اگر از من بپرسند میخواهی چه چیزی برقرار کنی، خوب معلوم است که حکومت کارگری پایگاه تاریخی ما را بیان میکند، ولی حکومت سوسیالیستی چه عیبی دارد؟ از ما میپرسند چه نظامی را میخواهید در ایران پیاده کنید میگوئیم میخواهیم یک حکومت سوسیالیستی دایر کنیم. چرا باید بگوئیم جمهوری سوسیالیستی ایران؟ من قبول دارم که کله ایران در این شعار مشکل دارد. ما حتی در ادبیاتمان نمیگوئیم کارگران ایران، میگوئیم کارگران در ایران. چرا باید یکهو این عقبگرد را بکنیم و بگوئیم جمهوری سوسیالیستی ایران؟ خوب بگوئیم حکومت سوسیالیستی در ایران. ما میخواهیم در ایران یک حکومت سوسیالیستی برپا کنیم. ما نمیگوئیم جمهوری کردستان، میگوئیم جمهوری در کردستان. میخواهیم بگوئیم اینها منهای مشکلاتی است که بحث در چه کانتکستهای مطرح شده است.

من حالا دیگر شخصا به این شعار خوشبین نیستم. میگویم جمهوری آن یک دردسر برآیمان دارد، و ساختار حکومت را برای ما تعریف میکند. جمهوری، بخواهی نخواهی، به نوعی دارد ساختار حکومت را تعرف میکند. ثانیاً زوال دولت پس چه میشود؟ اگر جمهوری است، تکلیف زوال دولت را چگونه بعدا میشود گنجاند؟ الان هم با بحث رفقا متقاعد شدم که "ایران" این شعار را هم نمیشود پذیرفت. من در این شعار جمهوری و ایران آن را قبول ندارم. در این صورت به نظر من قطعنامه احتیاج نداریم. پای اعلامیه ها میشود نوشت برقرار باد حکومت سوسیالیستی در ایران.

و بالاخره مشکل آخر: راجع به "انقلاب". یکی از مشکلات

میکنیم و تو روایت خود را به عنوان مقدمه بر آن بگو. گفتم اولاً من صاحب شعار رفیق حمید تقوایی نمیشوم، او مطرح کرده است و حتما خودش دفاع خواهد کرد. من گفتم عزیز جان! من خیلی وقت است حزب را اینطوری نمی بینیم، جامعه را اینطوری نمی بینیم، ما رابطه خود را با جامعه خیلی وقت است اینطوری نمی بینیم. اگر همه شان هم انقلابی باشند، انقلابیگری خودمان را ترجیح میدهیم. لازم نیست ثابت کنیم دیگران درمانده اند تا بگوئیم نوبت ما رسیده است. ما همه اینها را باید بحث کنیم. اگر این دیدگاه با این شعار طرح شده است، این دیدگاه باید در یک بحث پلمیکی جواب بگیرد. من میگویم این دیدگاه باید جواب بگیرد و فکر هم نمیکنم که در این جلسه هم جواب گرفت. من فکر نمیکنم که در این جلسه روشن شد که حزب به اندازه کافی سوسیالیست هست. این شعار قرار نیست سوسیالیسم حزب را تقویت کند. حزب به اندازه کافی پراتیکی هم هست. این شعار به اندازه کافی هم نمیخواهد پراتیک حزب را تقویت کند. این شعار قرار بوده است در رابطه با مردم یک آوانتاژی در رابطه با مردم به ما بدهد. آنطوری که من فهمیدم. تلفنی خوشحال شدم، کتبی ناراحت شدم! در نتیجه من بحث محتوایی و بحث متدولوژی با آن شعار داشتم. داشتیم فکر میکردیم که حزب را به جلو میبریم، در حالی که حزب داشت به خودش تردید میکرد. و آیا شما فکر نمیکنید حزبی که به خودش تردید میکند هرکس دیگری هم که تردید دارد، به عنوان یک پرچم آن وسط نمی آید؟ رفیق فرهاد بشارت میگوید به کسانی که مخالفتان هستند نگوئید نق میزنند. من شخصا با مخالف خودم هیچ مشکلی نداشته ام، همیشه به او وقت داده ام، همیشه بیشتر از خودم به او نوبت داه ام. اما من که نباید کار مخالف خود را برایش انجام بدهم! من که نمیتوانم یک فرش قرمز پهن کنم، یک شعار انقلابی بیاورم که آنقدر بد آنرا مطرح کنم که مخالف خودم را علیه خودم تحریک کنم. این نظرات مخالف بروند روی پای خودشان، بدون بحث جمهوری سوسیالیستی! بحثهای رفیق جعفر احتیاجی به جمهوری سوسیالیستی ندارد، میتوانست به عنوان کم سوسیالیست شدن حزب در سالهای جاری بحث اش را مطرح کند. و اگر آن بحث را میداد، نه در کانتکست مهم و پر زرق و برقی که الان ما انجام میدهیم، که گویا ما را به انقلاب نزدیک میکند، بلکه در کانتکست بحث رفیق جعفر یا بحث رفیق بهمن راجع به سوسیالیست بودن یا نبودن حزب در این دوره، آنوقت یک مقاله جواب میگرفت و میرفت. بحث من این است که بدفهمی هم میتواند به نیروی اجتماعی تبدیل شود و پدر ما را در آورد. قبول نمیکنم که شش ماه مشغول جواب دادن به بحث رفیق جعفر باشیم بخاطر اینکه شعار جمهوری سوسیالیستی ایران را تصویب کرده ایم. با دفاعیه رفیق جعفر در نشریه پوشه از این شعار چکار کنیم؟ که این شعار به درستی بار دیگر تاکید میگذارد بر سوسیالیسم ما؟ ما همه میگوئیم که رفیق جعفر از فرط سوسیالیسم اش دارد این را میگوید. اما چسپاندنش به حزب منصفانه نیست. فقط نشان میدهد که جعفر سوسیالیست است و حزب سوسیالیست نیست. من این را قبول نمیکنم. بحثهای رفیق بهمن نشان میدهد که بهمن سوسیالیست است و حزب نیست. من این را قبول نمیکنم، حزب بشدت سوسیالیست است، بشدت کمونیست است طوری که داد زمان خودش را درآورده است. همه دارند از دست کمونیسم ما جیغ میزنند.

هربحثی یک نتایج رو به جلوی دارد و عاقبتی دارد. مگر ما در

سرنگونی، انقلاب و سوسیالیسم

نامه به حمید تقوائی و فاتح شیخ*

منصور حکمت

شماره: ۷۰۰۶

تاریخ: ۱۷ ژوئیه ۱۹۹۹

فاتح جان، حمید جان

مصاحبه را گرفتم. بنظر من این مطلب حاوی تبیینی از مسأله اوضاع سیاسی و استراتژی سیاسی حزب است که درج آن، نظر به اهمیت موضوع و اعتبار مصاحبه شونده، به افق سیاسی حزب و تلقی ما از روندهای آتی در ایران یک قالب نامنعطف و خشک تحمیل میکند. به این اعتبار این مقاله عملاً یک اعلام موضع نهایی روی روند عملی اوضاع سیاسی بحساب خواهد آمد که بنظر من قرار مربوط به جمهوری سوسیالیستی چنین قصدی نداشت. من با این تبیین به این دلیل موافق نیستم که اوضاع آتی ایران را بشدت ساده میکند و یک تصویر ایده‌آل از روندهای آتی را بجای کل احتمالات واقعی مینشاند و لاجرم نوعی یکجانبه‌نگری و انعطاف‌ناپذیری و حتی ساده‌اندیشی در روش برخورد حزب ایجاد میکند. بگذارید توضیح بدهم.

تصویر مطلب حمید اینست. در ایران حتماً انقلاب میشود. انقلاب جمهوری اسلامی را سرنگون میکند. طبقه کارگر، با حمایت اکثریت عظیم مردم جمهوری سوسیالیستی را برپا میکند. این تصویر غلط نیست، چون بهرحال یکی از حالات ممکن هست. اما درست نیست، چون حالات ممکن دیگری را منتفی میکند. نوشته، و سؤال کننده، چند فرض دیگر هم دارند که جای سؤال دارد. اینکه انقلابی در ایران شروع شده و در شرف وقوع است، اینکه حزب کمونیست کارگری با اتخاذ این شعار انقلاب را محتوم اعلام کرده است. اینکه از این پس میتوان نیروها را به اردوی انقلاب و ضد انقلاب تقسیم کرد. اینکه این انقلاب یک انقلاب همگانی است. اینکه منظور از انقلاب، انقلاب علیه رژیم اسلامی است و با سرنگونی رژیم انقلاب هم پیروز میشود. این مفروضات همه بنظر من جای سؤال دارد.

۱ - بنظر من سرنگونی و انقلاب به یکدیگر گره نخورده‌اند. سرنگونی بدون انقلاب هم ممکن و محتمل است. سرنگونی میتواند حاصل یک روند نظامی، بحران و هرج و مرج، پروسه نافرمانی سیویل و فعل و انفعالات انتخاباتی و غیره هم باشد. میتواند حاصل پیروزی نیروهایی بجز یا علاوه بر نیروهای انقلابی هم باشد.

بنظر من به احتمال قوی سرنگونی نه نتیجه انقلاب در ایران، بلکه یکی از لحظات شروع انقلاب در ایران خواهد بود. بنظر من انقلاب ایران با سقوط جمهوری اسلامی تازه آغاز میشود و

متدولوژیکی که خودم دارم این است که من خودم زیاد راجع به انقلاب فکر نمیکنم راستش. انقلاب مثل اتفاقاتی است شبیه برخورد کومت به کرده زمین. ممکن است برخورد کند یا نکند. به نظر من انقلاب همانقدر تصادفی است، به این معنی که دست ما نیست و حکمت خود را دارد، که زلزله. مساله این است که هر جریانی در زلزله چه سیاستی دارد و ما در انقلاب چه سیاستی؟ در نتیجه من نمیخواهم روی انقلاب شرط بندی کنم. و اگر جمهوری سوسیالیستی ایران میخواهد با خودش نزدیک بودن انقلاب را به ما نسبت بدهد، به این معنی که اعلام اینکه ما انقلاب را نزدیک میدانیم، به همان معنی عمومی ای که بهمین میگوید، آنوقت منم با این حرف موافقم که فکر میکنم تحولات آینده ایران بیشتر تلاقی جنبشهاست تا یک انقلاب همگانی شبیه انقلاب ۵۷. فکر میکنم که در مقابل ما صفهائی هستند که نفوذ خودشان را دارند. بختیار سعی کرد طرفدارهای قانون اساسی را بیاورد که آن موقع دیر شده بود و کسی نیامد. اما این بار طرفدارهای قانون اساسی هستند، به این زودی هم از میدان بدر نمیروند. این دفعه همه با هم نخواهد بود. به این معنی اگر جمهوری سوسیالیستی ایران بنا به تعریف و در دفاعیه ای از این شعار به این معنی گفته شود که دارد رابطه ما را با انقلاب تاکید میکند، آنوقت خود مقوله انقلاب برای من یک مقوله علمی و قابل استفاده در این لحظه نیست. اینها معضلات من بودند. من الان خودم را مدافع این شعار نمیدانم.

نوبت پنجم

پس از سخنان حمید تقوائی

به نظر من مشکل این نبود که بحث رفیق حمید از دایره دفتر سیاسی خارج شد. بحثی که رفیق حمید در سمینار کانادا کرده است، دفتر سیاسی میبایست آنرا پخش میکرد. نکته من این است که بالاخره برمیگردیم به نوع بحث. به مقدمات آن، به نتیجه گیری های آن، به جایگاهی که میخواهد به خودش بدهد و غیره. این بحث به نظر بعضیها اشکال داشت و به نظر برخی دیگر نه. در کانادا خلیها از آن راضی بودند. من بحثهای سمینار رفیق حمید در کانادا را شنیده ام، کسی اعتراضی نکرده است و یا پلمیک شداد و غلاظی نداشته است. میخواهم بگویم اینطوری نیست که این بحثها با مخالفت روبرو میشوند. ابهاماتی را بجا گذاشت در مورد جایگاه این بحث. آن چیزی که مهم است این است که این بحث در یک چهارچوبی مطرح شد در رابطه با سوسیالیستی تر کردن حزب. این را به نظر من همه فهمیدند، همه از این بحث گرفتند. بحث بلشویسم، منشویسم، بحث اینکه ما که نمیخواهیم فقط سرنگون کنیم، بدون اینکه بدانیم که میخواهیم چه به جای آن بگذاریم، همه اینها اجزاء آن نحوه ارائه بحث بوده اند. و این واضح است که نوعی تخریب است، بالاخره باید با آن رفت و کاری کرد. من فکر میکنم ما به عنوان بقیه دفتر سیاسی در حد امکان خیلی خونسرد و متین، سعی کردیم نیم کلاج بدون اینکه کسی شدت عمل تنوریکی بخرج بدهد، این بحث را رد کنیم. راستش علت اینکه این بحث در این جلسه وسیع مطرح میشود فقط بخاطر این گردهمائی است وگرنه موضوعی که رفقا بخاطرش دعوت شده اند. مباحث جلسه فرداست.

نبردهای طبقاتی جدی‌تر بعد از آن است. بنظر من در سرنگونی خیلی‌ها شرکت خواهند کرد، اما در انقلاب، کارگران "اکثریت عظیم مردم" را با خود نخواهند داشت.

۲ - جمهوری سوسیالیستی هم به انقلاب علیه رژیم گره نخورده است. بنظر من اعلام جمهوری سوسیالیستی هم میتواند حاصل پیروزی نظامی، قاپ زدن قدرت در خلاء سیاسی، کودتا و هر چیز دیگری باشد. چرا که جمهوری سوسیالیستی میتواند بعنوان دولت دوره انقلابی، دوره بحران، ظاهر شود. ایجاد حکومت شورایی کارگری، پس از اعلام جمهوری، ممکن است کار سخت‌تری باشد. جنگ داخلی لازم داشته باشد.

تصویر حمید کمابیش تکرار پروسه انقلاب ۵۷ است. من این را محتمل‌ترین حالت میدانم. چون جناحهای جمهوری اسلامی و نیروهای سیاسی دخیل در ایران، مجاهدین، راست غربی و کمونیستها و غیره، با یک ضربه میدان را بدست نمیگیرند و خالی هم نمیکند. قیام اینبار به احتمال قوی در اوائل انقلاب رخ میدهد و نه اواخر آن.

برخی اظهارات در متن بیش از حد یکجانبه و بعضا نادرست است. مثلا:

* "در اینکه انقلاب دیگری در ایران در حال شکل گرفتن است جای هیچ تردیدی باقی نمانده است". بنظر من در اینکه مبارزه برای سرنگونی در ایران اوج خواهد گرفت جای تردید نیست. اما اینکه آیا این به یک انقلاب ارتقاء پیدا میکند جای تردید دارد. برای حمید انقلاب فرض است و سوال این است که "انقلاب چه سیری را دنبال خواهد کرد". بنظر من یک سیر محتمل اینست که کار به انقلاب نکشد، کودتا و ضد کودتا بشود. رژیم برود و مملکت وارد یک فاز پیچیده بی‌ثباتی سیاسی و کشمکش نظامی بشود.

* "ما با شعار جمهوری سوسیالیستی اعلام میکنیم که در انقلابی که در راه است کارگران سرمایه‌داری را همراه جمهوری اسلامی دفن خواهند کرد".

ما این را حتما می‌خواهیم. اما با این شعار چیزی راجع به حتمیت در راه بودن انقلاب و اینکه کارگران چه خواهند کرد نمی‌گوییم، بلکه از حتمیت سرنگونی و اینکه ما چه می‌خواهیم حرف می‌زنیم.

* "تکیه حزب بر این شعار مبتنی بر حتمی دیدن وقوع انقلاب و سرنگونی رژیم است" (متن خود سوال دوم). بنظر من خیر. قرار از حتمیت اوجگیری مبارزه برای سرنگونی حرف می‌زند و نه انقلاب. تکیه حزب بر این شعار، بنا به متن قرار، برای کنکرت کردن شعار حزب در متن مبارزه برای سرنگونی است.

* "همانطور که حزب ما انقلاب و سرنگونی رژیم را پیش‌بینی میکند". سرنگونی را پیش‌بینی کرده‌ایم، اما انقلاب را لزوما نه.

* "انقلاب در شرف وقوع ایران از این اصل مستثنی نیست".

* "شعار جمهوری سوسیالیستی در واقع بیان توده‌گیرتر شعار حکومت کارگری در شرایط انقلابی امروز ایران است". فکر نمی‌کنم بشود شرایط امروز ایران را شرایطی انقلابی توصیف کرد اما شعار ما برای شرایط مبارزه وسیع برای سرنگونی است.

حتی اگر انقلابی در کار نباشد.

* "جمهوری سوسیالیستی تنها با انقلاب میتواند برقرار شود چون رژیم ایران با زبان خوش کنار نمی‌رود". انقلاب تنها آلت‌رناتیو "زبان خوش" نیست. رژیم ایران باید با قهر سرنگون شود. اما هر قهری لزوما انقلاب نیست.

* "در این انقلاب طبقه کارگر تنها نیست. اکثریت عظیم جامعه یعنی زنان، جوانان و بخشهای وسیعی از اقشار محروم شهری در این انقلاب کنار کارگرانند". در کدام انقلاب؟ در نبرد برای سرنگونی شاید این تصویر درست باشد (هرچند جوانان و زنان هم تقسیم خواهند شد) اما در انقلاب برای تبدیل "رژیم اسلامی به آخرین رژیم سرمایه‌داری"، اتفاقا بنظر من کارگران اکثریت عظیمی را همراه خود نخواهند داشت. خلاصه کلام، این مطلب راجع به محتومیت انقلاب است و شعار جمهوری سوسیالیستی را از آن نتیجه می‌گیرد. مطلوبیت انقلاب، و حتی محتمل بودن آن، یعنی واقعی بودن احتمال آن، خیالی نبودن آن در ایران امروز، میتواند موضع حزب باشد. اما حتمی دانستن انقلاب موضع رسمی ما نبوده است و بشدت دست و بال سیاسی ما را می‌بندند و ما را به یک سیر از میان چندین سیر محتمل می‌خکوب میکنند.

بنظر من، و بنا به متن قرار، باید شعار را به مبارزه برای سرنگونی ربط داد و برای انقلاب از سر مطلوبیت آن برای ما و مردم تبلیغ کرد. ایده حتمی بودن، تا چه رسد به در حال وقوع بودن آن بنظر من درست نیست. لاقول قرار مصوب ما این نیست. چنان تبیینی احتیاج به یک قطعنامه اوضاع سیاسی دارد که حتمیت انقلاب را نشان داده باشد.

اگر حمید در بحث جداگانه‌ای درباره سیر محتمل اوضاع از نظر خودش حرف بزند، همه اینها را میشود چاپ کرد. اما این تبیین در توضیح یک قرار مهم جدید، به معنی تصویب این تبیین بعنوان خط رسمی است. و این بنظر من اشکال دارد.

نکات دیگر:

* بیان سوال ۳ بنظر من خوب نیست. از اول مصاحبه شونده را در یک موضع تدافعی قرار میدهد تا با هزار زحمت از خود و حزب رفع شبهه کند. حمید هم زیادی یادآوری کرده است که سوسیالیسم ما با نوع روسی و چینی فرق دارد. بیشتر یک نگرانی خود ما را منعکس میکند. شاید یک حالت اثباتی‌تر و کمتر مچگیرانه در سوال، جواب روشن‌گرانه‌تر و محکم‌تری را باعث بشود.

* پاسخ سوال ۵ ناقص است. علاوه بر بحث انقلاب که اشاره کردم، گمان میکنم سوال کننده در مورد رابطه سرنگونی با مبارزات جاری و اصلاح طلبانه و شاید اقتصادی و اتصال حلقه به حلقه از امروز تا آن روز هم پرسیده است. این وجه سوال پاسخ نگرفته. خسته نباشید.

* این مکاتبه مربوط به مصاحبه‌ای است که در بعدا در انترناسیونال شماره ۳۰ (اوت ۹۹)، با عنوان درباره شعار جمهوری سوسیالیستی منتشر شده است.

زندگی بعد از دوم خرداد

حدود سه هفته از حکم خامنه ای و لغو طرح اصلاح مطبوعات در مجلس اسلامی میگذرد. معلوم بود که آینده جنبش دوم خرداد به نوع عکس العمل آن در برابر این حرکت راست گره خورده است. اکنون ژوری برگشته است و حکم داده است. دوم خرداد در برابر اقدام خامنه ای سر خم کرد و نتیجتاً به یک بحران عمیق و مهلک فرو رفت. جنبش دوم خرداد ضربه بزرگی خورد که به احتمال بسیار قوی دیگر از آن کمر راست نمیکند. در ظرف چند هفته، جریان پر هیاهویی که ریاست جمهوری نظام اسلامی را داشت و مجلس را هم گرفته بود و در چهارگوشه جهان برای پیروزی قریب الوقوعش چراغانی کرده بودند، به صف درهم ریخته و بی افقی تبدیل شد که در پی "بازخوانی" بنیادها و تکاپو برای اجتناب از تجزیه به عوامل اول خود است. اکنون از لاپلای آوار پس از حکم خامنه ای است که بهتر از همیشه میشود استراتژی تاکتونی جریان دوم خرداد را آنطور که واقعا بود بیرون کشید و مطالعه کرد. در پس این ضربه اخیر، مباحثات دوم خردادی ها صراحت بسیار بیشتری یافته است. مبانی و ارکان این استراتژی، که اکنون آشکارا به بن بست رسیده است، اینهاست:

۱- محور اقتصاد است

جنبش دوم خرداد معتقد است که بدون یک گشایش اقتصادی، ادامه رژیم اسلامی مقدور نیست. این گشایش بنوبه خود منوط به نرمال کردن روابط با غرب، جلب سرمایه خارجی و نوسازی سرمایه داری داغان ایران به کمک غرب است. حاکمیت راست بنا بر همین یک فاکتور دیگر قابل دوام نیست. این را خود سران راست هم میدانند و در دراز مدت ناگزیرند با این سیاست کنار بیایند. پس "جنبش اصلاحات" غرب را با خود دارد. اقتصاد را با خود دارد. زمان به نفع دوم خرداد است. این حکم و این فرض پشت تمام اطمینان خاطر پیامبرگونه تاکتونی دوم خردادی ها و گونه دیگر را برگرداندن ها و با پای خود زندان رفتن هاست. امروز خاتمی در گفتگوی مطبوعاتی خفت بارش پس از تیره شدن افق دوم خرداد، دستاورد بزرگ حکومت خود را این میدانند که اکنون شرکتهای بیمه غربی (بجز آمریکا) حاضرند سرمایه گذاری ها و مبادلات اقتصادی و تجاری احتمالی با رژیم ایران را بیمه کنند. دوم خرداد و خاتمی روی نقش خود بعنوان حلقه اتصال اقتصادی و دیپلوماتیک رژیم اسلامی با غرب، بعنوان عاملی که راست را از حرکت کودتاگران برای برچیدن کامل دوم خرداد منصرف میکند، حساب میکنند.

۲- مهار مردم

مردم عمیقاً علیه حکومت اند. دوم خرداد جنبشی برای کانالیزه کردن نارضایتی مردم، از مطالبات رادیکال به تغییرات و تحولات کوچک در چهارچوب خود نظام اسلامی است. اما این را به اینصورت نباید گفت. برعکس، محتوای این تغییرات باید در یک چهارچوب عمومی "اصلاح طلبی" مسکوت گذاشته شود. باید مقولاتی به اندازه کافی عام و نامعین نظیر "جامعه مدنی" و "توسعه سیاسی" روی پرچم این جنبش نوشته شود. مردم باید بتوانند در دوم خرداد و نهضت اصلاح طلبی، مجریایی برای رسیدن به خواستههای رادیکال تر خود

بینند. مردم باید خیال کنند که دوم خرداد متضمن رهایی از حاکمیت مذهبی است، که حقوق زن را اعاده میکند و آزادیهای مدنی را ببار میآورد. اگر مردم از دوم خرداد قطع امید کنند، آنگاه بقول مجاهدین انقلاب اسلامی، "یاس" و تمایلات "براندازانه" رشد میکند. دوم خرداد خود را در آن واحد بعنوان ناجی حکومت و ناجی مردم عرضه میکند. امیدوار نگاهداشتن مردم به دوم خرداد شرط موضوعیت داشتن این جریان است. سست شدن "امید مردم" به جنبش اصلاح طلبانه، نبرد سرنگونی را به مرکز جامعه میآورد. دوم خرداد که انزوای راست و توخالی بودن آن را میشناسد، عمیقاً بر این باور است که رژیم اسلامی به سرعت در چنین نبردی شکست میخورد.

۳- هدف دوم خرداد گسترش بخشیدن به پایه حکومت است "اصلاحات" مورد نظر دوم خرداد اصلاحاتی اجتماعی و سیاسی و فرهنگی نیست، بلکه اصلاحاتی "حکومتی" است. صحبت بر سر تغییر بافت حکومت و راه دادن مجدد بخش بیشتری از نیروهای جنبش ملی-اسلامی در حاکمیت است. جلوی مردم را با یک دولت ارتجاعی نمیشود گرفت، اما با یک جنبش ارتجاعی شاید بشود. در نتیجه حکومت باید مقوله "خودی" و "بیگانه" را به نحوی تعریف کند که تمام نیروهایی که آماده اند از قانون اساسی رژیم اسلامی و بنیادهای سیاسی و فرهنگی آن دفاع کنند بتوانند بدون نظام راه یابند. تنها به درجه ای که این اصلاحات حکومتی ایجاب کند، گشایش سیاسی و اجتماعی نیز باید در دستور قرار بگیرد. برای مثال، آزادی مطبوعات در نظام دوم خرداد، همچنان آزادی مطبوعات خودی خواهد بود. اینجا این مقوله خودی است که "توسعه" یافته است و نه آزادی مطبوعات. به همین ترتیب درجه پافشاریهای بر موازین اسلامی، ابعاد خشونت حکومت در قبال شهروندان، حاکمیت "قانون"، مجاری مقننه و غیره همه باید به نحوی بازتعریف بشوند که گروهبندی های خودی مدافع یک رژیم اسلامی در ایران در آن بتوانند به حیات خود ادامه دهند و احساس امنیت کنند. دوم خرداد معتقد است این مرز جدید میان دنیای آزاد خودی ها و دنیای اختناق زده غیر خودی ها را میتوان در عمل ترسیم و پاسداری کرد.

۴- سرعت تحولات

استراتژی دوم خرداد به اصل "کندتر بهتر است" متکی بوده است. "آرامش فعال" بیانی برای این استراتژی "تخمیری" است. این اصل را هم در رابطه با جناح راست و هم در رابطه با مردم مبنای کار خود قرار داده اند. سرعت بخشیدن به تحولات، مردم را علیه حکومت جری میکند و به میدان میکشد. این به نفع سرنگونی طلبان است. از طرف دیگر، از تقابل زودرس با راست باید اجتناب کرد. اینها زمان را به نفع خود می بینند و پیشروی گام به گام علیه راست را تنها راه ممکن میدانند. حتی روی جلب خامنه ای و شخصیتهای کلیدی نظام به پلاتفرم دوم خرداد در مراحل بعدی و وقتی انزوای راست مسجل شد، کاملاً حساب میکنند. هدف دوم خرداد ایجاد یک "وفاق" اسلامی جدید در راس حکومت است و نه حذف راست.

حکم خامنه ای و سیر رویدادهای پس از آن، خامی و خوشخیالی ماهوی این استراتژی را برملا کرد. واقعیت اینست که استراتژی دوم خرداد بر یک بدفهی جدی از اوضاع اقتصادی و سیاسی ایران امروز و همینطور عدم شناخت از تمام پرسوناژهای اصلی

سناریوی خود، یعنی مردم ایران، غرب و جناح راست، بنا شده است. تمام ارکانی که بالا شمردیم پادروها و خودفربانه است.

از اقتصاد و رابطه با غرب شروع کنیم. واضح است که غرب از یک موضع پراگماتیستی از عروج دوم خرداد خوشنود است و امیدوار است که این حرکت بتواند ترمزی بر حرکات و تحریکات ضد غربی رژیم ایران باشد و حکومت اسلامی را در یک رابطه متعارف تر و قابل پیش بینی تر و مسالمت آمیز تر با کشورهای غربی قرار دهد. اما این تصور خامی است که گویا یک جمهوری اسلامی دوم خردادی چیزی است که غرب در یک مقیاس میان مدت، تا چه رسد به بلندمدت و استراتژیک، در ایران دنبال میکند. گشایشهای اقتصادی تاکنونی در رابطه ایران و غرب ناچیزتر از آن است که پاسخگوی بن بست اقتصادی رژیم اسلامی باشد. اینها بیش از آنکه گشایشهایی اقتصادی باشند، مانورهایی برای جلب رژیم اسلامی و کمک به دوم خردادند. ملزومات اقتصادی و مالی و تکنولوژیکی و سیاسی و دیپلماتیک نوسازی کاپیتالیسم ایران در شراکت با غرب، چیزی بسیار فراتر از جملاتی است که آقای شرودر در لیموزین در گوش آقای خاتمی گفته است. مجری سیاسی و حکومتی تاریخی یک چنین بازسازی ای، اگر روزی اصولاً مقدور بشود، از نظر غرب هیچ جناحی از حکومت اسلامی نیست. دول غربی امیدوارند که جریان دوم خرداد کاتالیزور تحولات سیاسی بسیار وسیعتری در ایران باشد و زمینه های عروج رژیم سیاسی اساساً متفاوتی را فراهم کند. دوم خرداد خود عنصر این نوسازی کاپیتالیستی نمیتواند باشد. به این ترتیب دوم خرداد نیز در حقیقت راه خروج اقتصادی ای در مقابل رژیم اسلامی نمیگشاید. جمهوری اسلامی نه به آمادگی شرکتهای بیمه، بلکه به خود سرمایه های خارجی در یک مقیاس نجومی احتیاج دارد و کسی این منابع را زیر سایه هیچ رژیم اسلامی ای رها نمیکند. در نتیجه غرب هم دوم خرداد را با ملاک توانایی اش در برچیدن خشتهای رژیم اسلامی قضاوت میکند و نه بعنوان یک متحد و مؤتلف استراتژیک و یا شریک بازسازی کاپیتالیسم ایران. دوم خرداد غربی هست، اما غرب دوم خردادی نیست. اگر دوم خرداد بانی تحول در رژیم سیاسی ایران نشود، یا معلوم بشود نمیتواند باشد، غرب بسرعت پشت آن را خالی میکند. عکس العمل روزنامه ها و ناظران غربی به حکم خامنه ای و کرنش دوم خرداد دیدنی است. "پاس" ی که بزعم مجاهدین انقلاب اسلامی قرار بود مردم را فراگیرد، فعلاً غربی های "خاتمی چی" را دربر گرفته است. ارزش سهام دوم خرداد در بازار دیپلوماسی بسرعت سقوط کرده است.

دوم خرداد رابطه مردم ایران با رژیم اسلامی و مطالبات آنها را نیز بد فهمیده است. رادیکالیسم امروز مردم قابل مهار نیست. مردم حجاب نمیخواهند. مردم حزب و اتحادیه و روزنامه میخواهند، مردم حکومت دینی نمیخواهند، مردم حقوق مدنی و فردی وسیع میخواهند. مردم دستمزد و حقوق با قدرت خرید واقعی و کافی میخواهند. امنیت اقتصادی میخواهند، آزادی زندانیان سیاسی را میخواهند، مردم برابری زن و مرد در جامعه را میخواهند. طب میخواهند، مسکن میخواهند، آموزش و پرورش مناسب میخواهند. مردم جمهوری اسلامی را نمیخواهند. سر کسی را نمیشود کلاه گذاشت. در نتیجه مردم هم، مثل، آمریکا و بانک جهانی، دوم خرداد را با این ملاک که آیا میتواند دروازه ای برای تغییر کلیت رژیم باز کند میسنجند. با این تفاوت که برخلاف آمریکا و بانک جهانی، مردم وقت و پولی برای "پراگماتیسم" به خرج دادن ندارند. دوم

خرداد وجود نارضایتی عمیق مردم را میپذیرد و حتی به رخ راست میکشد. اما سرنگونی طلبی مردم را "عارضه" ای قلمداد میکند که فقط در صورت شکست دوم خرداد میتواند عود کند. این بیان بعنوان یک خط تبلیغی برای ترساندن راست شاید کارساز باشد، اما بعنوان یک مشاهده اجتماعی و یک رکن تعیین استراتژی، یک خودفربانی مهلک است. سرنگونی طلبی مردم بر نفس پیدایش دوم خرداد پیش میگردد. در ایران کسی نمیخواهد در یک جمهوری اسلامی زندگی کند. این عظیم ترین حقیقت سیاسی آن جامعه است و استراتژی دوم خرداد بر کتمان همین بنا شده است. اگر این حقیقت را ببینیم، آنوقت فوراً معلوم میشود که استراتژی مهر مردم پوچ است. دوم خرداد سدی بر سرنگونی طلبی مردم نیست، بلکه از نظر مردم مجرایی برای آن است. اگر دوم خرداد از ایفای این نقش ایزاری باز بماند، اگر دوم خرداد نتواند ظرفی برای تضعیف ارکان رژیم اسلامی و ابزارهای سرکوب آن باشد، اگر دوم خرداد به راست کرنش کند، مردم فوراً راهشان را جدا میکنند و حرکت مستقیماً سرنگونی طلبانه اوج میگردد. دوم خرداد پایگاه مردمی مستقلی ندارد. نمیتواند بایستد، بسازد و مانور کند.

جنبش دوم خرداد از نظر جریانات ملی و اسلامی یک پلاتفرم سیاسی واقعی را طرح میکند. ظرفی است برای تضمین شرکت اینها در قدرت. برای خط امام، نهضت آزادی، روشنفکران اسلامی ناراضی و طیف اپوزیسیون پرو رژیم نظیر اکثریت و جمهوریخواهان منفرقه، دوم خرداد یک پرچم واقعی است. اگر پیروز شود تغییری مادی در رابطه آنها با قدرت سیاسی بیار میآورد. اما برای مردم، این یک فرم است. یک مجرای سیاسی کمکی برای عبور جنبش سرنگونی طلبی از مرحله معینی است. اگر این مجری بسته بشود، جنبش همچنان به طرق دیگر راه خود را ادامه میدهد.

استراتژی دوم خرداد تصویری غلو شده و غیر واقعی از قابلیت تاثیر گذاری این جنبش و سرانش بر حرکت و مطالبات مردم بدست میدهد. واقعیت این است که دوم خرداد نمیتواند به وعده ای که به راست و همینطور به غرب میدهد، یعنی کنترل مردم، عمل کند. این ناتوانی برای ناظران بیرون جنبش دوم خرداد کاملاً مشهود است و دست این جنبش را در معاملات و کشمکشهای سیاسی بشدت میبندد. ناتوانی دوم خرداد در کنترل مردم بیش از هرچیز در اجتناب این جریان از به میدان فراخواندن مردم علیه راست و علیه حکم اخیر خامنه ای خود را نشان میدهد. اینها توانایی کنترل عکس العمل مردم را ندارند، چون نفوذی در میان مردم ندارند. مردم از فراخوان دوم خرداد بعنوان شیپوری برای هجوم به رژیم اسلامی استقبال میکردند. به میدان میآمدند و برخلاف میل دوم خرداد در میدان میماندند. حرکت خامنه ای نشان داد که راست جایگاه دوم خرداد در جامعه و شکافی را که مردم سرنگونی طلب را از آن جدا میکند میشناسد.

رکن دیگر، یعنی حفظ رژیم اسلامی از طریق گسترش پایه و قاعده آن و بازتعریف مقولات خودی و غیر خودی نیز حاکی از برداشتی بسیار تخیلی و خودفربانه است. ضعف اصلی استراتژی دوم خرداد استاتیک دیدن اوضاع است. خود و تمایلات و حرکات خود را می بیند، اما روندها و تحولات جاری در محیطی که در آن فعالیت میکند را نمی بیند. این تصور که در ایران امروز میتوان "انحصار طلبی" جناحی در حکومت اسلامی را زیر سوال برد بدون آنکه کل مقولات استبداد، ولایت فقیه، سانسور و حقوق مدنی در دستور توده وسیع

ولی فقیه و روسای قوا و رفسنجانی تاکید میکنند. این چیزی بیشتر از تعارفات و پروتکل متعارف میان سران رژیم است. این یک موضعگیری صریح علیه تحرک پائین و فاصله گرفتن از مواضع انتقادی تر در صفوف دوم خرداد است.

تلاش برای بازسازی و احیای دوم خرداد در جریان است. اما این دیگر نمیتواند همان پدیده و در همان ابعاد باشد. جای تردید است که بدون چرخشهای اساسی و تقابلهای صریح با جناح راست، خاتمی و سران دوم خرداد بتوانند تا انتخابات بعدی رئیس جمهوری موقعیت خود را احیاء کنند. دوم خرداد در اولین قدم پس از تصرف مجلس، به مردم نشان داد که حرکتی برای قوام رژیم اسلامی است و قصد ایجاد بی ثباتی در این حکومت را ندارد. از نظر مردم این به معنای پایان دوران دوم خرداد و افول شخصیت‌های اصلی دوم خرداد است.

جمهوری اسلامی از این کشمکش به مراتب ضعیف تر بیرون آمده است. خامنه ای در یک نمایش ترس و ضعف، مستقیماً بعنوان سمبل و مهره اصلی ارتجاع در برابر جامعه قرار گرفت. سخن از احتمال سرنگونی و براندازی حکومت تیتز نشریات راست و ورد زبان سخنگویان آن است. رهبران راست و سران دوم خرداد در تکاپوی کاهش زیان این مقابله سرنوشت ساز هستند. تلاش برای ایجاد یک "سانتر" جدید در حکومت که بتواند دور جدیدی در جدال محافل درونی رژیم را تنظیم و سرپرستی کند و چهره دو جناح را حفظ کند در جریان است. اما صورت مساله در ایران دیگر عوض میشود. جدال جناحهای حکومت از مرکز توجه مردم خارج میشود و جدال مردم با کل حکومت و اشکال مستقل اعتراض مردم، اهمیت بیشتری پیدا میکند.

برای جنبش کمونیستی کارگری در ایران این نقطه عطف بسیار مهمی است. در یک دوره چند ساله، در سایه اختناق وحشیانه اسلامی و تبلیغات وسیع رسانه‌های بین المللی و دول غربی، جنبش دوم خرداد توانست خود را دروازه اصلی تغییر در ایران قلمداد کند. مستقل از تمایلات سیاسی واقعی مردم، جنبش دوم خرداد خود را در مرکز توجه قرار داد. سه سال تمام انتخاباتهای اسلامی، روزنامه‌های اسلامی، شخصیت‌های اسلامی، نهادهای حکومتی رژیم اسلامی و کشمکش میان جناحهای حکومت اسلامی کانونات سیاسی مردم ایران را ساخته است. اکنون این نمایش، حتی اگر تمام نشده باشد، از سکه افتاده است. اکنون سوالات سیاسی واقعی، چه باید کرد، چگونه، کدام شعارها، کدام حزب، کدام رهبران، بطرز جدی تری برای مردم آزادیخواه ایران، برای کارگران، برای زنان، برای همه کسانی که آزادی و عدالت میخواهند، مطرح میشوند. جنبش ما باید پاسخ این سوالات را بدهد. دوران ظهور و افول دوم خرداد، دوران رشد کمونیسم کارگری و آشنایی نسبتاً وسیع مردم با این جنبش و برنامه و اهدافش بوده است. اکنون باید روی این زمینه مساعد، جنبش واقعی مردم برای آزادی در ایران را ساخت.

منصور حکمت

انترناسیونال هفتگی شماره ۱۷
۴ شهریور ۱۳۷۹ - ۲۵ اوت ۲۰۰۰



مردم قرار بگیرد پوچ است. این تصور که میتوان آزادی مطبوعات را طوری تعریف کرد که فقط شامل خودی‌ها بشود و سیل روزنامه‌های مستقل مردم و گروههای مخالف رژیم به خیابانها سرازیر نشود، یا زندانیان خودی را بیرون آورد و دیگران را در حبس نگاهداشت، خام خیالی محض است. یک اشاره به امر آزادی ولو در دستکاری شده ترین شکل آن کافی است که مردم تمام آزادی را بخواهند. ثانیاً، هر قدر تاثیر دوم خرداد بر مردم ناچیز است، تاثیر مردم بر شاخه‌ها و جناحهای مختلف دوم خرداد قوی و تعیین کننده است. مانورهای سیاسی دوم خرداد برای وسعت بخشیدن به پایه حکومت و ایجاد یک وفاق اسلامی جدید، با فشار مردم قبل از هرچیز نفس وفاق موجود در صفوف دوم خرداد را از میان میبرد. این را امروز به روشنی میتوان دید. دوم خرداد در اولین قدم پس از تصرف مجلس، در اوج عدم انسجام و تفرقه قرار گرفته است.

یک زیان فرمولها و شعارهای کلی و مبهم اینست که اجزاء و محافل مختلف جنبش، آزادانه بر حسب باورهای و اولویتهای و محظورات و ملاحظات و هراسهای خود آن را تفسیر میکنند. در حالیکه خاتمی از مردم سالاری دینی سخن میگوید و ولایت فقیه را میستاید، بخش مهمی از محافل دوم خردادی از سکولاریسم و جدایی مذهب از دولت سخن میگویند. در حالیکه خاتمی و کروبی و خامنه ای دنبال یک ویتترین حکومتی برای نمایش اصلاحات میگردند، بخش دیگری بر ضرورت ایستادن در برابر حکم خامنه ای اصرار میکنند. دوم خرداد بنا به ماهیت خود نمیتواند موجد انسجام و وفاق در راس حکومت اسلامی باشد. این یک حرکت سلبی است. پلاتفرم اثباتی ای ندارد و در چهارچوب تناقضات جامعه امروز ایران نمیتواند داشته باشد.

و بالاخره، آیا "کندتر" برای دوم خرداد "بهتر" است؟ این ضعیف ترین حلقه در استراتژی دوم خرداد است. اگر مردم و اقتصاد و جهان ساکن باشند، اگر دنیا فقط صحنه رزم خامنه ای و خاتمی باشد، و بقیه بشریت صرفاً تصاویری بر دیوار این زورخانه باشند، کندتر میتواند بهتر باشد. اما اگر دنیا و مردم این فرصت را به دوم خرداد ندهند تا منتظر تخمیر راست بشود، دیگر کندتر بسیار بدتر است. دوم خرداد متوجه محدودیت تاریخی فرصت خود نبوده است. نه بحران اقتصادی و نه مردم ناراضی و نه دول غربی این فرصت را برای دوم خرداد قائل نیستند. لحظه تسلیم تدریجی راست هرگز فرا نمیرسد چون بسیار قبل از آن انفجاری عظیم تمام منظره را دگرگون میکند. "آرامش فعال" ابلهانه ترین مقوله ای است که از کارگاه دوم خرداد به بازار سیاست ایران سرازیر شده است. تا همینجا محافل دینفوذ غربی قید دوم خرداد را زده اند. اپوزیسیون خاتمی چی در یک افسردگی سیاسی عمیق دست و پا میزنند، گروههای مختلف دوم خردادی در درون حکومت و حواشی آن به یک بحران سیاسی- برنامه ای جدی دچار شده اند. رهبری دوم خرداد از درون اردوی خودش زیر سوال است. دوم خرداد، به معنی تاکنونی آن، مرده است.

مصاحبه مطبوعاتی اخیر خاتمی با سه ژورنالیست رسانه‌های رسمی رژیم، اعلام مرگ سیاسی دوم خرداد بود. خاتمی در این مصاحبه در چهره یک بازنده ظاهر میشود. کسی که آینده اش را به یک توافق جدید بر سر همزیستی با راست گره زده است. از یکسو از تداوم جنبش "اصلاحات" حرف میزند و از اجحافات قوه قضائیه شکوه میکند، و از سوی دیگر آگاهانه و عامدانه بر خصلت خرد، اسلامی و قابل همضم "اصلاحات" مورد نظر خود و همفکری اش با